فاذ
۲

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

۱۳۸۵/۹/۲۹

نام کتاب شرح احادیث طینت

مؤلف متن آقا جمال الدین محمد خوانساری محشی

شارح .... مترجم ....

تاریخ تحریر ۱۱۲۸ ق نوع خط نستعلیق تعداد سطر ۱۹

نام کاتب محمد بن محمد بهاء الدین

موضوع اخبار زبان فارسی عدد اوراق ~~۲۸~~ ۲۶

طول ۲۱ عرض ۱۴،۵ شماره عمومی ۳۲۱۵۰

وقفی / خریداری مقام معظم رهبری تاریخ وقف بهمن ۸۲

ملاحظات

ترجمه حدیث رجا جمال

١

دیباچه شرح احادیث طینت که مرحمت و غفران پناه
آقا جمال طاب ثراه نوشته اند

بسم الله الرحمن الرحیم

1

وسیله ساز سعادات جاودانی شکر و سپاس نعمت اساس جهان آفرینی است که در کارگذاری فعل و ترک
خیر و شر بی شایبه اکراه و اجبار زمام قدرت و عنان اختیار بدست هر یک از افراد بشر داد که باستحقاق
در هر باب سزاوار ثواب و عقاب توانند بود و با آیینه داری تمیز نیک و بدکردار و گفتار زفاتق و
نهفته زشتی و زیبایی شاهد هر گفته و کرده را در نظر چهره گشایان حسن و قبح امور صورت پذیر جلوه
ظهور نموده هیچ حیله نقش نگاری اعتذار بر لوح رقم پردازی اظهار نتوانند نمود و رحیمی که بدهقانی
رحمت بالغه تخم آدم گیاه نفوس طیبه سعدا را با قضای طاعت ذاتی در کشتزار سعادت آورای
طینت علیین فشاند که سالک گل آراستن بر رستن گل و نسترن حسنات دارد و حکیمی که بمصلحت وفی
حکمت بالغه خار بن شیطان دستگاه ذوات خبیثه اشقیا را با شبه های عصیان جبلی در شوره زار
شقاوت زای طینت سجین نشاند که بسزاواری حسن و خار سیئات سنبل و ریحان صالحات
بر نیارد و ذریعه طراز برکات دو جهانی درود بی قیاس بر رسول اعجاز قرینی است که بلک طینت
گروهی است از طینت علیین بسبب نورانی نژادش و فرشته سرشتی نمونه از سرشت قدسی
حسب روحانی بنیادش نخستین موجه بحر رسالتی که بمقتضای کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین
سفور خشت سراچه وجود حضرت ابوالبشر در قالب خمیره آب و گل انتظار تسویه الهی داشت که
کنگره بنیان نمای نبوتش بمعماری تقدیر خالق کن فکان بر سر جهان هستی در عالم کون و مکان
سایه افکن بود و اولین واسطه خلقتی که بمودای اول ما خلق الله نوری قبل از آنکه کسوت لانی
لطف صورت سایر کاینات در دستگاه آفرینش پیرایه پذیر سمت نمایش گردد حله زربفت
شعار خلقتش در کارخانه صنع حکمت کردگاری جلوه تقدیس طرازی و تجرد نگاری پیمود و علیه

دائم

2

و آله الائمه المعصومین سلام الله عز و جل ما عجل خلق الطینة من سلالة من طین و خلق الانسان من
عجل بر صافی طینتان پاکیزه سرشت و عارفان نیک و بد هر خوب و زشت پوشیده نماند
که چون برخی از اخبار صدق آثار در باب طینت مومنین و کفار ربط لفظی روایت شده که شاید بعضی
از قاصی فهمان بی خبر و ظاهر بینان صورت نگر آیینه حق نمای توجیه آنها را بر وجه صواب صورت
نمای معنی حق در هر باب نتوانند نمود و از آنها توهم این کنند که طینت هر یک از ارباب هدی
و ضلال مقتضی نیک و بد عقاید و افعال انسان بوده و بدین اعتبار در افعال عباد بالضروره
بجبر و اضطرار و عدم قدرت و اختیار قائل گردند و ثواب کامیاب گردون جناب سپهر
قباب اعلیحضرت آفتاب طینت مشتری سعادت بهرام صولت کیوان رفعت سکندر شوکت جمشید
حشمت نور سرشت قدسی سرنوشت آب و رنگ گلستان جاه و جلال گلگونه بهارستان سلطنت
و اقبال دری سپهر پادشاهی خورشید افق ظل اللهی نوبهار چمن بحران دین و دولت تازه
نهال گلشن خلافت ملک و ملت والا تباری که خمیره ذات موسوی نژادش از اطیب البحیه بسرشت
سیادی آثار فطرت نبوی است و گروه و جبه تقدس بنیادش از نور بحته جوهر فایض الانوار طینت
مرتضوی گردون وقاری که تا آفتاب سلطنت روز افروزش از مشرق اقبال بلند بر آمده عمر
ظلمانی سلطنت ظلم اندیشی ستمکاران تیره روزگار چون دود شعله سرکش حسن و خار بسر آمده
و از آن زمان که شمع خورشید مثال دولت ابد پیوندش از پرتو طینت ارجمند چراغ افروزی
دودمان شاهی قد علم ساخته اختر طالع واژدون و کوکب بخت دگرگون اعادی دین و دولت
را چون پروانه بر سوخته از اوج بلند پروازی انداخته و از آن روی بانی که آیینه با صفای طینت
پاکش بدین نمای اقبال اسکندری است و دود و نور اساس شعله در آتش فرنگان رسای
چشم بصیرت و دیده دری شرایع پاسبانی که از اندیشه سخت گیری نسخه سیاستش در قورق

محبات اگر زهره شیر ژیان از شیر پستان طفل نادان آب شود و دست دراز بهم باز خواست
قهرمان قهر و سطوتش اگر پروانه که با شمعی زر مجتبی باخته باشد خود را چون عود قماری در آتش سوزد
بجا غره ناصیه معرفت و دانش قره باصره بصیرت و بینش دوام افزای دولت خلود لوا
نصب لوای عدل و احسان خلوت آرای ملک ابد بنیاد الحق پایه خورشید و عدوان السلطان بن
السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان شاه سلطان حسین الصفوی الموسوی
بهادر خان خلد الله ملکه و سلطانه ما حق الحق بآیات الحجه و اقام برهانه بنابر طریقه انیقه دین پروری
و روش مرضیه درست اندیشی و حقایق گستری همگی همت والا نهمت بر این گماشته و تمامی توجه خاطر
ملکوت ناظر اشرف بر این داشته اند که بر جهانیان و تمام عالمیان در هر باب سالک طریق
حق و رشاد بوده متحلی به حلیه صفای عقیدت و حسن اعتقاد باشند لهذا بالمشافهه العلیه العالیه المعزز
فرمودند که داعی دوام دولت قاهره ابدیه بنابر سند رحمت بدیع کردگاری جمال الدین
محمد خوانساری آن احادیث را شرح کرده در این باب آنچه موافق حق و صواب داند بر لوح تحریر
نگارد بنابر این با وجود قصور بضاعت و عدم استطاعت بحکم المأمور معذور در این رساله راست
نگار نموده نسخه مجلس خاقانی و هدیه محفل ارم مثال سلطانی نمود امید که پرتو استحسان خاطر ملکوت
ناظر اشرف اقدس اعلی بدو برافته باعث هدایت حق پیروان دین دار و ثواب آن و اجرات و عاید
روزگار فرخنده آثار گردد والله یهدی الی الحق والصواب و هو ولی النعمه والتوفیق فی کل باب

برهوشمندان خردمندان البصیر

شرح بعضی از احادیث [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بر هوشمندان بصیر و خردمندان خبیر محتجب نیست که بنابر اقتضای حکم بالغه یزدانی و استدعای
مصالح سابقه سبحانی سلطنت دورانی و نفوذ حکم و فرمانفرمائی در ارباع ممالک وجود
و اقطاع خافقین غیب و شهود بر عقل صریح و نظر صحیح بعنوانی مسلم گشته که توقیع وقیع شریعت
و ملت را از مهر آثار او کمر زینت و یرلیغ بلیغ دین و آئین را از طغرای غرای اوجاه
و تدبیر نه بنابر آن هرگاه ظاهر نقلی با فرمان عقلی مناقض نمای تأویل آن اگر ممکن باشد لازم و الا
طرح آن و رد علم آن باهل آن متحتم خواهد بود زیرا که حکم بصحت هر دو اولی البطلان و حکم
بفساد ثانی مستلزم عدم اعتبار حکم اول است بطریق اولی پس جز تأویل نقل یا رفض آن مفری
و سوی صرف آن از ظاهر چاره نیست و بر متأمل منصف ظاهر و هویدا و کالشمس فی رابعة النهار
روشن و هویدا است که عقل صحیح و لحاظ صحیح قطع نظر از ملاحظه شرایع و ادیان و تتبع عادات
و ازمان و رعایت مطالب و اغراض و حمایت منافع و اعواض حاکم و جازم است بحسن و قبح
اشیا و تفاوت مراتب آنها چه هر که بهره از عقل سرفراز و نصیبی از فهم ممتاز باشد بعد
از ملاحظه صدق و کذب قطع نظر از جمیع مراتب مذکوره بی گزاف ترجیح صدق بر کذب
میدهد و آنرا بر این اختیار میکند و همچنین در عدل و ظلم و بسیاری از اشیا چنانکه با اندک
ملاحظه روشن و مبرهن گردد و اگرچه دریافت عقل انسانی و فهم بشری قاصر است از حکم
بآن در سایر اشیا چه ادراک آنها کماهی بر او متعسر و متعذر است و بسبب آن حسن
بسیاری از اوامر شرایع و ادیان و قبح منهیات آنها بی توانند برد و نهایت مجملا عقل
دارد که هرچه در یکی از شرایع حقه امر بآن شده البته در آن وقت حسنی داشته که شارع
جل امره بر آن مطلع بوده و بسبب آن ترغیب بآن نموده و هرچه نهی از آن شده بتمیز

قبحی داشته که بر آن آگاه بوده و بآن علت ترهیب ازان نموده و هیچ عاقل تجویز این نمیکند
که میانه عدالت و دادرسی و ظلم و تعدی هیچ تفاوت نباشد و مع ذلک شارع تعالی شانه در مدح و
اطرای آن آنهمه مبالغه کند و فاعل آنرا ثواب عظیم و اجر جزیل وعده فرماید و بر ذم و انکار
این چنان تشدد نماید و مرتکب آنرا از عقاب الیم و نکال جحیم ترساند و چگونه کسی احتمال آن دهد
که اینها همه محض جعل و اعتبار شارع است بی منشاء و علتی و اگر عکس آن میکرد نیز جایز بود یا آنکه
حالا نیز که چندان وعد و وعید بر آن و این کرده روا باشد که در ان تشاء عکس نماید و فاعل
آنرا بجهنم فرستاده بانواع عذاب گران مبتلی و گرفتار سازد و مرتکب این را در جنات عدن
جا داده باقسام نعم جاودان متنعم و بهرهمند گرداند و حاشا که ممیزی راه آن دهد که جایز
باشد بر عدل حق تعالی که انبیا و اولیا صلوات الله علیهم را که تمام عمر را در اطاعت و بندگی
او صرف کرده بارشاد و هدایت عباد و ترویج شرایع و احکام او در اطراف و اکناف بلاد مشغول
بوده بجهنم فرستد و کفار و اشقیا را که پیوسته بغض و نصب و نصب العین ایشان بوده همواره
در مخالفت و ضلالت و اضلال باشند بهشت برد و گویا همین قدر از کلام کافیست در اثبات
قاعده حسن و قبح عقلیین و بیان فساد مذهب اشاعره که منکر این اصل اند و تجویز نمایند امثال
آنچه را ذکر کردیم خذلهم الله تعالی و بر متتبع کتب ظاهر است که از طرق شرعیه نیز مؤیدات و مؤکدات
این مطلب بسیار است لیکن چون مقام مقتضی تفصیل آن نبود و تطویل کلام بآن نمود بعد از تاصیل اصل
مزبور و تقیین قانون مسطور بر خردمندان پوشیده و پنهان نخواهد بود که عقل قویم و فهم مستقیم
حاکم است باینکه هرگاه کسی در فعلی مضطر و مجبور باشد و او را دران قدرت و اختیار
نباشد او را بسبب آن استحقاق ثواب و تعظیم و تکریم نباشد و تعذیب و ایذای او بآن
مجرد ظلم و عدوان و تعدی و طغیان باشد مگر از راه جهل و نادانی یا آنهم از روی اجبار و

اضطرار با

اضطرار باشد و بعد از تمهید اصل مزبور و تشیید مبانی آن بر عاقل عارف شبهه نماند که افعال
عباد که مورد اوامر و نواهی شرایع مقدسه است باید از ایشان بعنوان قدرت و اختیار
صادر شود نه بطریق جبر و اضطرار و اگر نه امر و نهی و وعد و وعید و ثواب و عقاب
معقول نشود و لازم آید که حق تعالی در تعذیب کفار و فساق جاهل یا مضطر یا ظالم باشد
تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا و اینها همه با آنکه اصل قدرت عباد و اختیار ایشان
در افعال خود و استناد آنها بایشان از ضروریات است و انکار آن بجز
مکابره و مباهته نتواند بود پس اگر ظاهر بعض آیات و اخبار خلاف آن باشد و دلالت
بر اضطرار عباد کند باید که از ظاهر صرف شود بتاویلی که مناسب آن باشد و اگر کسی
را قدرت و قوت تاویل نباشد همین بس است که اعتقاد کند که ظاهر این مراد نمیتواند
بود تاویلی خواهد داشت هرچند خصوص تاویل را نداند بلکه بسیاری از آیات قرآن مجید از
جمله متشابهات است که افهام ما قاصر است از ادراک تاویل آنها چنانکه در محکم تنزیل اشاره
بآن شده و در احادیث معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین نیز متشابهات وارد شده
است از قبیل متشابهات قرآن عزیز چنانکه در بعضی احادیث تصریح بآن شده و بسیاری از
احادیث که در باب آن حدیثهم صعب مستصعب وارد شده برین محمول میتواند شد و بنابراین
در آنها همین کافیست که اعتقاد کنند که معنی صحیحی دارد که خدا و رسول و اهل ذکر صلوات الله علیهم
عالم اند بآن هرچند اذهان ما بآن نتواند برد چنانکه از حضرت امام محمد باقر صلوات الله و
سلامه علیه روایت شده که فرمود رسول خدا صلعم ان حدیث آل محمد صعب مستصعب لا یؤمن
به الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه للایمان فما ورد علیکم من حدیث آل
محمد فلانت له قلوبکم و عرفتموه فاقبلوه و ما اشمازت منه قلوبکم و انکرتموه فردوه الی الله و الی

الرسول و الی العالم من آل محمد تا آخر حدیث یعنی بدرستیکه حدیث آل محمد دشوار دشوار یافت
شده است یعنی مردم آنرا دشوار یافته اند ایمان نمی آورد و تصدیق نمیکنند بآن مگر فرشته مقرب
یا پیغمبر مرسلی یا بنده که گنجایش داده باشد خدا دل او را از برای ایمان پس انچه وارد شود بر شما
از حدیث آل محمد پس نرم باشد از برای آن دلهای شما و بشناسید آنرا پس قبول کنید و
انچه گرفته شود از آن دلهای شما و نشناسید آنرا پس رد کنید آنرا بسوی خدا و بسوی رسول
و بسوی عالم از آل محمد ع یعنی هرچه عقول شما از آن ابا نکند قبول کنید و انچه عقول شما ابا کند و انکار
آن نماید پس رد کنید آنرا یعنی علم بتاویل آنرا بخدا و رسول و امام و باین روایات متظافر
است اینها همه بر فرض صحت خبرست و علم بنسبت آن بمعصوم ع و ظاهرست که نسبت
اخبار آحاد بمعصومین ع معلوم نیست و احتمال جعل دارد بلکه بر متامل عارف ظاهرست که عدم
وجود جعل در جمله آنها بغایت بعیدست بلکه وجود آن یقینی و مبرهن است چه در احادیث نیز حکم
شده بوجود کذابین بر ایشان صلوات الله علیهم پس بهر تقدیر تحقق آن لازم می آید و احتمال
سهو و تغییر و تحریف نیز قایم است و بعد از تتبع و تصفح وجود اینها نیز فی الجمله ظاهر و باهر میگردد
و بنابرین اگر بالفرض بعضی از اخبار احاد باشد که مناقض صریح عقل باشد و در واقع قابل
تاویل اصلا نباشد مردود و مطروح خواهد بود و یقین بنسبت آن بمعصوم سهو و خطا یا بهتان
و افترا باشد با آنکه بتصفح زبر شرعیه و طوامیر صحف نقلیه ظاهرست که در ما نحن فیه آثار
و اخبار بر وفق اصل نیز بوفور زیاده از آنست که رد شود یا تاویل در ان گنجد پس
بالضروره تاویل یا رد در انچه مخالف آن باشد متعین خواهد بود و بعد از این که صور این
معانی در مرایای خیالی نمای اذهان صافیه منتقش و منطبع گردید یقین کسی را از اهل فهم و فطنت
شک و شبهه نماند که انچه از احادیث در باب اختلاف طینت مومن و کافر وارد شده و

اینکه

اینکه مومن از گل بهشت خلق شده و کافر از گل جهنم و خوبیهای آن از آن راه است و
بدیهای این باین سبب بر ظاهر آنها محمول نتواند شد که مومن باعتبار طینت خوب باید
که ایمان آورد و خوب کند و قادر نیست بر کفر و بد کردن و کافر بسبب طینت بد چاره ندارد
از کفر آوردن و بد کردن و قادر نیست بر ایمان آوردن و خوب کردن زیرا که بنابر
این چنانکه از سخنان سابق ظاهر شد امر ثواب و عقاب مشکل می شود در مومن از استحقاق
و استیهال تعظیم و تبجیل نماند و تعذیب کافر بحکم صریح عقل صحیح ظلم و تعدی باشد بلکه باید
که تاویل شود باینکه اختلاف طینت ایشان باعث این شود که میل مومن بایمان و افعال
نیک زیاده باشد و میل کافر بکفر و افعال بد با وجود اختیار هر یک و قدرت او
بر طرف دیگر و بنابرین در ثواب و عقاب اشکالی نباشد زیرا که در تصحیح استحقاق آنها
همین قدر کافی است که آن شخص قادر بر طرفین باشد هر چند میل او بحسب ذات و طینت
بیکطرف بیشتر باشد مادام که بحد ضرورت و اضطرار نرسد اگر کسی گوید بنابرین کافر را میرسد
که اعتراض کند که ترجیح مومن بر من وجهی ندارد و خوبی او باعتبار طینت اوست و
اگر بمن هم آن طینت داده میشد من هم مثل او بودم پس عقاب من با وجود طینت بد
روا نباشد جواب گوییم که در استحقاق ثواب و عقاب اصل قدرت مرد بر طرفین
کافی است چنانچه مذکور شد و طینت بد هرگاه کافر را مجبور و مضطر بکفر و افعال بد نکند
باعث این نمی شود که مستحق عقاب نشود و اما اینکه گوید که چرا بمن طینت بد دادی و
طینت خوب ندادی و اگر بمن هم طینت خوب داده بودی من هم مثل مومن میبودم
پس ترجیح او بر من جهتی ندارد جواب گوییم که اگر طینت خوب داده نمیشد او او نبود
بلکه شخصی دیگر بود پس او نتواند گفت که اگر مرا از طینت خوب خلق میکردی منهم مومن

بودم و خوب نکردم زیرا که شخصی که از طینت بد خلق شده باشد محال است که او از طینت خوب
خلق شود بلکه هر که از طینت خوب خلق شود شخصی دیگر باشد و تحقیق این سخن آنست که طینت خوب
و طینت بد هر دو قابل اند که جمعی از آن خلق شوند که باعتبار قدرت و اختیار هر یک قابل
استحقاق ثواب و عقاب باشد و حق تعالی از هر یک بقدری که مصلحت دانسته گروهی
خلق کرده تا اینکه اگر ایمان آورند و اطاعت کنند مستحق ثواب و تعظیم و تبجیل گردند و اگر
کفر و عصیان ورزند مستوجب عقاب و تعذیب و تنکیل باشند و هر شخصی که از طینتی آفریده
شده محال است که آن شخص از طینت دیگر خلق شود زیرا که طینت دیگر قابل آن نیست که
آن شخص از آن خلق شود پس هرگاه کافر گوید که چرا مرا هم از طینت خوب خلق نکردی
اگر مرا هم از آن خلق کرده بودی من هم مؤمن و خوب میبودم جواب او اینست که او از
طینت خوب خلق نمیتوانست شد و از طینت خوب بقدر مصلحت خلق شده نهایت چون
حق تعالی فیاض علی الاطلاق است و دانسته که از طینت بد هم جمعی استحقاق فیضان وجود
دارند و بعد از افاضه وجود بر ایشان باعتبار قدرت و اختیار قابل استحقاق ثواب
و عقاب بر اطاعت و عصیان باشند پس ایشان را نیز بخلعت وجود سرافراز و بانواع
و اصناف نعمتها متمتع و بهره ور گردانیده تا اینکه اگر اطاعت کنند مستحق ثواب گردند
و الا مستوجب عقاب پس اعتراض کافر بر حق تعالی باینکه مرا قدرت بر اطاعت نبود و حول
نیست و همچنین باینکه چرا مرا هم از طینت مؤمن خلق نکردی چنانچه مذکور شد و همچنین باینکه
چرا مرا خلق کردی زیرا که از جانب حق تعالی خلق او بغیر احسان باو چیزی نیست و
گرفتاری او بعقاب از راه سوء اختیار اوست با وجود قدرت او بر خلاف آن و
حق تعالی او را جبری نکرده بر آن و مضطر نساخته تا آن پس هیچ وجه او اعتراض بر جناب

تقدیس

تقدیس یزدانی نتواند کرد تتمه پوشیده نماند که میانه حکما و جمهور متکلمین در باب نفس انسانی
خلاف است مذهب حکما و جمعی از محققین متکلمین این است که نفس انسانی مجرد است و افعال
و اعمال او همه مستند باوست و بدن آلتیست از برای او و فاعل هیچ فعلی و عملی نیست
و مذهب جمهور متکلمین اینست که آدمی مجرد بدنی است صاحب روح مانند حیوانات
دیگر و افعال و اعمال از آن صادر میشود و نفس مجردی نیست و مخفی نیست که بنابر جمهور
متکلمین احادیث طینت بر ظاهر خود محمول میتواند شد و تواند بود که ابدان مؤمنین از گلی
خلق شده باشد و ابدان کفار از گلی دیگر و اینمعنی باعث اختلاف ایشان شود در خوبی و بدی
و صدور افعال نیک و بد و همچنین آنچه گفتیم که آنچه از طینت بد خلق شده از طینت خوب
خلق نتواند شد و اگر از طینت خوب خلق شده شخص دیگر خواهد بود بنابر مذهب ایشان
ظاهر است و اما بنابر مذهب حکیم که نفوس انسانیه مجرد است پس بحسب ظاهر در احادیث
مزبوره اشکالی باشد زیرا که فاعل باعتقاد ایشان چنانچه گفتیم نفس است و بدن بمنزله
آلتی است از برای او پس اختلاف طینت ابدان باعث این نشود که نفوس متعلقه بابدانی
که از طینت خوب خلق شده خوب کنند و نفوس متعلقه بابدانی که از طینت بد خلق شده بد کنند
چنانکه اختلاف دو شخص در جامه باعث خوبی صاحب جامه خوب و بدی صاحب جامه بد نشود
و همچنین حکم باینکه شخصی که از طینت بد خلق شده اگر از طینت خوب خلق میشد شخصی دیگر بود
اشکالی دارد زیرا که تشخص عبارت از نفس است و نفسی که تعلق ببدنی گرفته باشد ممکن
بود که تعلق ببدنی دیگر بگیرد و لازم نیست که آنچه تعلق ببدنی دیگر بگیرد شخصی دیگر باشد
ممکن است جواب باینکه اگرچه نفس مجرد باشد و بدن بمنزله آلتی باشد از برای او اما
اختلاف آلات نیز گاهی سبب اختلاف اعمال و افعال میشود پس چه میشود که اختلاف

ابدان سبب اختلاف اعمال و افعال نفوس و خوبی و بدی آنها گردد و لازم نیست که از قبیل
اختلاف جابه باشد خصوصا اینکه بدن آلتی است که از اهم قوتها باشد نفس تا آن ادراک
جزئیات کند چنانکه بقوت عقلیه ادراک کلیات کند و از جمله قوای آنها وهم است که از [illegible]
قوی حسیه است و معارضه کند با قوت عقلیه و بسیار باشد که غلبه کند بر آن و نفس را بجانب خود
کشد و مطیع خود گرداند در علم و عمل و بنا بر این ظاهر است که اختلاف طینت ابدان باعث اختلاف
نفوس در خوبی و بدی تواند شد با اینکه بدنی که از طینت بد باشد معارضه قوای آن با عقل و انجذاب
نفس بجانب خود بیشتر باشد از بدنی که از طینت خوب باشد بلکه غلبه قوت عقلیه در اینجا بیشتر باشد و استعدادی
طینت دربین که با اختلاف مزاج ابدان و تفاوت ترکیب آنها از اخلاط حال آن قوی مختلف
شود بلکه باعتبار اختلاف اغذیه چنانکه تجربه شاهد است بر آن و از احادیث نیز ظاهر میشود پس باعتبار
اختلاف طینت چرا مختلف نشود و ایضا باعتقاد حکما فیضان هر نفسی بر بدنی باعتبار استعداد و قابلیت
آن بدن است و هر چند مزاج بدن بر حدت و اعتدال نزدیکتر باشد نفس فایض بر او افضل و
اکمل باشد و بنا بر آن ظاهر است که بدنی که از طینت خوب خلق شده باشد استعداد و قابلیت
نفسی دارد اشرف و افضل و بدنی که از طینت بد خلق شده باشد مستعد نفسی است اخس و انقص
پس اختلاف ابدان بالاخره منشاء اختلاف افعال و اعمال تواند شد و بنا بر این تصحیح حدیث کرد
شد که اگر از طینت خوب خلق بشد شخصی دیگر بود نیز میتوان کرد زیرا که هرگاه فیضان نفوس
بحسب استعداد و قابلیت ابدان باشد پس ظاهر است که اگر بدن شخصی که از طینت بد خلق شده از
طینت خوب خلق بشد آن نفسی که وارد بر آن فایض نمیشد بلکه بایست که نفسی دیگر اشرف
و اکمل بر آن فایض شود و بنا بر این ظاهر است که شخص آن شخص نبود بلکه شخصی دیگر بود و ممکن است
نیز که طینت در احادیث مذکوره بر گل حمل نشود بلکه مجاز استعمل باشد بر نوع جوهری که

نفس

نفس از آن خلق شده باشد یا بمعنی خلقت و جبلت باشد که آن نیز بمعنی طینت آمده است
چنانکه مذکور خواهد شد و بنا بر این مراد این باشد که نفوس مؤمنین از جوهری خلق شده مناسب
علیین یا خلقت و جبلتی دارد مناسب آن و نفوس کفار از جوهری دیگر مناسب سجین یا خلقت
و جبلتی دارد مناسب آن و بنا برین نیز هر دو اشکال دفع شود چنانکه بر متامل منصف
ظاهر گردد والله تعالی العلیم و چون که این سخن بر سبیل اجمال مذکور شد اولی و انسب
آن مینماید که بعضی از احادیث مذکوره نقل و شرح شود تا انطباق آن بر تاویل مذکور
ظاهر گردد و بنا بر آن چند حدیث از آنها از کتاب کافی ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی
طاب ثراه که معتبرترین کتب احادیث اصحاب ماست نقل میشود حدیث اول
آنست که روایت کرده از ربعی بن عبد الله از مردی از حضرت امام زین العابدین ع که فرمود
ان الله عز و جل خلق النبیین من طینة علیین قلوبهم و ابدانهم و جعل خلق ابدان المؤمنین من دون
ذلک و خلق الکفار من طینة سجین قلوبهم و ابدانهم فخلط بین الطینتین فمن هذا یلد المؤمن الکافر
و یلد الکافر المؤمن و من هنا یصیب المؤمن السیئة و من هنا یصیب الکافر الحسنة فقلوب المؤمنین
تحن الی ما خلقوا منه و قلوب الکافرین تحن الی ما خلقوا منه یعنی بدرستیکه خدای عز و جل آفریده است
پیغمبران را از طینت علیین دلهای ایشان را و بدنهای ایشان را و آفریده است دلهای مؤمنان را از آن
طینت و گردانیده است آفریدن بدنهای مؤمنین را از پست‌تر از آن و آفریده است کافران
را از طینت سجین دلهای ایشان را و بدنهای ایشان را پس آمیزش داده میانه این دو طینت
پس ازین میزاید مؤمن کافر را و میزاید کافر مؤمن را و از اینجا میرسد مؤمن گناه را و از اینجا
میرسد کافر نیکی را پس دلهای مؤمنان میل میکند بسوی آنچه آفریده شده اند از آن و دلهای
کافران شوق دارند و میل میکنند بسوی آنچه آفریده شده اند از آن توضیح طینت بمعنی قطعه

از گل آمده و بمعنی خلقت و جبلت نیز آمده و علیین چنانکه بعضی از اهل لغت گفته اند نام موضعی است در
آسمان هفتم که ارواح مؤمنین بالا برده شوند بآنجا و بعضی گفته اند که مراد بان بهشت است و ممکن است که
هر دو معنی باشند و ممکن است نیز که بهشت در آسمان هفتم باشد و مراد از طینت علیین یا قطعه‌ایست
از گل بهشت یا خلقت و جبلتی که از برای بهشت و مناسب رفتن بآن باشند دلهای ایشان از دلهای
ایشان یعنی دلهای پیغمبران و بدنهای ایشان را هر دو از طینت علیین آفریده و مراد بدل آنها یعنی
ظاهر آنست که عضو مخصوص باشد و امثال آن در مؤمنان از اعضای دیگر در طینت یا باعتبار رفعت
آنست بسبب آنکه روح اولا تعلق بآن گیرد و بعد از آن باعضای دیگر و بنا بر این طینت بهر یک
از دو معنی که مذکور شد میتواند بود و بالنفس مجرد است که اطلاق دل نیز بآن شایع است و بنا بر این
مراد از طینت علیین خلقت و جبلتی که مناسب علیین باشد یا گل بهشت زیرا که خلق مجرد از مادی
معقول نمیباشد و آفریده است دلهای مؤمنین را از این طینت یعنی مؤمنان دلهای ایشان بمعنی
ظاهر یا نفوس ایشان را از آن طینت است و بدنهای ایشان از پست‌تر از آن یا خلقت
و جبلتی پست‌تر از آن خلقت و جبلت و بر هر تقدیر ممکن است که آن طینت نیز طینت علیین
باشند نهایت مرتبه پستی از آن باشند و طینت دلها مرتبه بالاتر از آن باشند و ممکن است که
قسم ثالثی باشند از طینت که نه طینت علیین باشند و نه طینت سجین و آفریده است کافران
را از طینت سجین مراد بسجین جهنم است یعنی از گل جهنم یا خلقت و جبلتی که مناسب جهنم و رفتن
بآن باشند پس آمیزش داده میان آن دو طینت و پوشیده نیست که ظاهر این کلام است
که طینت ابدان مؤمنین نیز از طینت علیین باشند اما مرتبه باشند پست‌تر از مرتبه طینت
دلهای ایشان چنانکه اولا ذکر کردیم که اگر قسم ثالثی باشند ظاهر این بود که بفرمایند که آمیزش
داده میان آن سه طینت و مراد اینست که هر دو گلها را هم آمیخته و حضرت آدم را الخ

فی ذاته

۸

خلق کرده تا آنکه او را خلقی کرده که در آن هر دو خلقت و جبلت ملاحظه شده یعنی غالب در طینت
ایشان آن گل یا آن خلقت است و آن گل دیگر یا خلقت دیگر کمون و پنهان است نه آنکه داخل
در ایشان از گل دیگر یا خلقت دیگر نیست زیرا که بنا بر این خلق کافر از اولاد ایشان که از آن طینت
است مشکل میشود مگر آنکه گوئیم که آن طینت دیگر در نطفه ایشان از خارج داخل شود و خلق
کافر از آن باشند هر چند از اولاد ایشان باشند باعتبار آنکه ماده او بحسب ظاهر نطفه ایشان
باشند و اگرچه در حقیقت خلق او از آن گل باشند که داخل در آن شود و اگر مراد به طینت خلقت
یا جبلت باشند امر ظاهرتر میشود زیرا که ممکن است که از نطفه پیغمبری یا مؤمنی کسی خلق شود که
خلقت و جبلت او مناسب جهنم باشند و او را بآنجا خوانند هر چند در ولد او آن خلقت و
جبلت اصلا نباشند پس از این معنی بان سبب نیز اید مؤمن کافر را یا بمعنی که از آن طینت که
در آنجا کامن است بهم رسد یا از نطفه او خلقی خلق شود که مناسب جهنم باشند و او را بکفر
خوانند و نیز اید کافر مؤمن را بان نحو که مؤمن از آن طینت خوب که در آن پنهان بود بهم رسد
یا از نطفه او بخلقت و جبلتی خلق شود که مناسب بهشت باشند و او را بایمان و کارهای
خوب خوانند و از اینجا میرسد مؤمن گناه را و از اینجا میرسد کافر کار نیک را یعنی میرسد از
مؤمن گناه را باعتبار آمیزش طینت او به طینت بد است و رسیدن کافر نیک را بسبب کار
آمیزش او با طینت خوب است نه بآن معنی که طینت بد مؤمن او را مضطر کند در کردن گناه
و مجبور کرده اند بر آن بلکه بآن معنی که آن طینت زینت دهد گناه او را در نظر او و باعث
این شود که میل او بگناه زیاده شود و اختیار آن کند با وجود قدرت بر ترک آن نیز
چنانکه مذکور شد که این احادیث را باید که بر این معنی حمل کرد و رسیدن کافر بکار نیک نیز
بر این وجه است نه آنکه او مضطر و مجبور شود بر کردن آن و پوشیده نیست که قول الحضرت

سبب خیرات و مبرات
زیرا که اولاد ایشان [illegible] از آن خود [illegible]
طینت علیین [illegible]

صلوات الله وسلامه علیه پس دلهای مومنان مشتاق اند و دلهای کافران مشتاق اند بسوی
ناوبل من کورست چه ظاهر آن اینست که طینتها باعث شوق میل شود در ایشان نه اینکه ایشان
را مجبور و مضطر سازد والله تعالی العلیم حدیث دویم اینست که روایت کرده از عبد الغفار
جازی از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق صلوات الله وسلامه علیه که فرموده ان الله تعالی خلق
المؤمن من طینة الجنة وخلق الکافر من طینة النار وقال اذا اراد الله عز وجل بعبد خیرا طیّب
روحه وجسده فلا یسمع شیئا من الخیر الا عرفه ولا یسمع شیئا من المنکر الا انکره قال وسمعته یقول
الطینات ثلث طینة الانبیاء والمؤمن من تلک الطینة الا ان الانبیاء من صفوتها هم الاصل
ولهم فضلهم والمؤمنون الفرع من طین لازب لذلک لا یفرق الله بینهم وبین شیعتهم وقال طینة
الناصب من حمأ مسنون واما المستضعفون فمن تراب لا یتحول مؤمن عن ایمانه ولا ناصب
عن نصبه ولله المشیة فیهم یعنی بدرستیکه خدای که بلند مرتبه است آفریده مومن را از طینت بهشت و
آفریده کافر را از طینت جهنم و فرمود که هرگاه اراده کرده باشد خدای که غالب و بلند مرتبه است بنده
نیکوئی را پاکیزه گرداند روح او را و بدن او را پس میشنود چیزی از خیر را مگر اینکه میشناسد او را
و نمیشنود چیزی از منکر را مگر اینکه انکار کند او را راوی گفته که شنیدم آنحضرت را صلوات الله
علیه که میفرمود طینتها سه تا اند طینت پیغمبران و مومنان از آن طینت است اما اینکه پیغمبران برگزیدگان آن
طینت اند و ایشان اصل اند و از برای ایشان است افزونی ایشان و مومنان فرع اند از گل چسبنده
از برای این جدا نمیکند خدا میانه پیغمبران و میانه پیروان ایشان و فرمود که طینت ناصب از گل
است سیاه گندیده و اما مستضعفان پس از خاکند برنمیگردد مومنی از ایمان خود و مر خدا راست
مشیت در باره ایشان توضیح ظاهر این حدیث شریف اینست که مراد در ان طینت
هرگروهی قطعه گلی است که آن گروه از ان خلق شده اند نه خلقت و جبلت ایشان چنانکه بعضی گل

دلیل

پوشیده نیست و هرگاه اراده کرده باشد خدای عز وجل به بنده نیکوئی را یعنی هرگاه خواسته باشد
که بنده نیکوئی خلق کند که مستحق بهشت شود پاکیزه گرداند روح او را و بدن او را یعنی روح
و بدن او را از طینت خوب خلق کند و مراد از روح بنا بر مذهب متکلمین که بنفس مجرّدی
قایل نیستند روح حیوانی است که آن بخار لطیف ساری در اعضا و بنا بر مذهب حکما که بنفس
مجرّد قایل شده اند روح حیوانی و نفس مجرّد هر دو احتمال دارد و اگر مراد نفس مجرد باشد مراد
به پاکیزه کردن آن اینست که از نوعی نیکو خلق شود که مایل باشد باعمال و افعال نیک نه اینکه
طینت او بمعنی مذکور نیکو باشد زیرا که خلق مجرد از مادی معقول نمینماید چنانکه قبل از این مذکور
شد یا پاکیزه کردن او همان پاکیزه کردن بدن اوست که بسبب پاکیزگی او شود نفس نیز
چیزی از خیر را مگر اینکه میشناسد آنرا یعنی مایل بآن باشند و اختیار کند آنرا نه اینکه مجبور و مضطر
باشند در کردن آن چنانکه مذکور شد که احادیث طینت باید برین معنی حمل شود و همچنین نمیشنود
چیزی از منکر را مگر اینکه انکار کند آنرا یعنی بد داند آنرا و اختیار ترک آن کند نه اینکه مضطر
و مجبور باشند در ترک آن و مومن از آن طینت است یعنی خصوص دل او بموافق الجنة در حدیث
اول مذکور شد یا مراد اینست که تمام او از طینت پیغمبران است و مراد بحدیث اول این باشد
که خلق دل او از قطعه طینت پیغمبران است یا از صنف خلقت و جبلت ایشان و خلق بدن
او از قطعه پست تر از ان یا از صنف خلقت و جبلتی پست تر از آن و ایشان اصل اند یعنی
بمنزله اصل و بیخ درخت اند و مومنان فرع اند یعنی بمنزله شاخهای آن درخت اند از گل چسبنده
یعنی خلق شده اند مومنان از گل چسبنده از برای این جدا نمیکند یعنی باعتبار اینکه طینت
پیغمبران و پیروان ایشان از یک طینت است و طینت پیروان از گلی است چسبنده جدا
نمیشوند پیروان از ایشان و چسبانند خود را بایشان و اطاعت ایشان کنند نه بمعنی که مضطر

و مجبوراند در این معنی بلکه باین معنی که طینت ایشان مرجحی است از برای اینکه ایشان اختیار پیروی ائمه و
پیغمبران کنند و مخالفت ایشان نکنند با وجود قدرت بر آن و در بعضی نسخها کذلک الی الملک
واقع شده و بنابراین معنی این است که مؤمنان فرع اند از گل چشیده الختان که مذکور شد
که از نوع طینت انبیاست نجابت از زنا صاحب آن و بنابراین جدا میکند خدا میانه پیغمبران و میانه
پیروان ایشان کلامی است بسر خود و متعلق باین نیست و مراد بناصب کسی است که بغض و
دشمنی اهل بیت داشته باشد و بودن طینت او از گل سیاه گندیده مرجحی است از برای اختیار
او معنی را نه اینکه او را در آن مجبور و مضطر سازد در آن و قدرت خلاف آن نداشته باشد و مستضعفان
جمعی اند که در اعتقاد ایشان ضعفی باشد و تولای اهل بیت نداشته باشند و عداوتی نیز بدیشان نبوند
و همچنین برهمان ایشان پس اگر خاکی اند یعنی از خاک خلق شده اند که نه شرافتی داشته و نه خباثتی
برنمیگردد مؤمن از ایمان خود مراد این است که هیچ مؤمنی از ایمان برنمیگردد و هیچ ناصبی از
نصب تا آنکه اگر گاهی خلاف آن مشاهده شود اعتراضی باشد بر آن بلکه مراد این است که هرگاه
از طینت مؤمنین خلق شده برنمیگردد والبته از ایمان اما با وجود قدرت و اختیار نه اینکه مجبور باشد
بر آن و همچنین هر که از طینت نواصب خلق شده باشد برنمیگردد از نصب خود با وجود قدرت و
اختیار نه اینکه مضطر باشد در آن و بنابر معنی مذکور باید گفت که از طینت مؤمنین کسی خلق شده
که عاقبت حال او ایمان باشد و بر ایمان بمیرد و همچنین از طینت ناصبی کسی خلق شده که عاقبت
امر او نصب باشد و بر آن بمیرد پس اگر مؤمنی برگردد از ایمان و بی ایمان بمیرد معلوم میشود که خلق
او از طینت مؤمنین نبوده بلکه خیری ایمان او باعتبار عارضی بوده مثل آلودگی طینت او بطینت
خوب و همچنین اگر ناصبی برگردد از نصب و مؤمن شود ایمان او و بر آن بمیرد معلوم میشود که خلق
او از طینت نواصب نبوده بلکه از طینت مؤمنان بوده و نصب او چندی بسبب عارضی بوده

نسل

نسل اسحاق یا طینت او طینت بد و مرجی خداست مشیت درباره ایشان یعنی مستضعفان و
مراد این است که خدای عزوجل البته مؤمنان را به بهشت فرستد باعتبار استحقاق ایشان آنرا
والبته ناصبیان را بجهنم فرستد بسبب اینکه مستوجب آن باشند اما مستضعفان عاقبت
حال ایشان معلوم نیست بلکه منوط باراده و مشیت خداست گاه باشد که رحمت کند
بر ایشان و گاه باشد که عذاب کند و گاه باشد که بعضی ایشان را رحمت کند و بعضی را عذاب
و لفظ مرجه واقع شود باعتبار مصلحتی خواهد بود و ممکن است که مراد این باشد که مرجی امر است
مشیت در همه ایشان یعنی درباره مؤمنان و نواصب و مستضعفان همه قدرت و اختیار
دارد و آنچه کند از روی مشیت و اختیار است و در هیچ یک از اینها مجبور و مضطر نیست
بمعنی که هر یک از اینها را اگر خواهد به بهشت فرستد تواند و اگر خواهد بجهنم فرستد تواند
و این منافات ندارد با آنچه در حدیث اول مذکور شد که البته مؤمنان را به بهشت فرستد و
نواصب را بجهنم زیرا که وجوب و لزوم آنها باعتبار استحقاق و استیجاب ایشان است
جزای خود را و اینکه حکیم دانا و وفادار البته باید کرد که بر وفق آن عمل باید و این
منافات ندارد با اینکه ذات مقدسه حق تعالی قطع نظر از حکمت و مصلحت اختیار و قدرت
بر خلاف آنچه کند داشته باشد حدیث سیم این است که روایت از صالح حدیث سیم
بن سهل که گفته گفتم بحضرت صادق علیه السلام جعلت فداک من ای شیء خلق الله عزوجل طینة
المؤمن فقال من طینة الانبیاء فلن تنجس ابدا یعنی گفتم فدای تو از چه چیز خلق کرده است خدای
عزوجل طینت مؤمن را فرمود که از طینت پیغمبران پس نجس نمیشود هرگز مراد بنابر آنچه
در حدیث اول مذکور شد خلق دل مؤمنان است از طینت پیغمبران نه بدن او نیز و ممکن است
که مراد این باشد که خلق تمام او از نوع طینت پیغمبران است و مراد بحدیث اول این

باشند که خلق دل مؤمنان از قطعه طینت پیغمبران است یا از صنف طینت جبلت ایشان است
و خلق بدن از قطعه یا از صنفی پست تر از آن چنانکه در توضیح حدیث دوم مذکور شد
و مراد از نجس نشدن هرگز اینست که کسیکه از آن طینت خلق شده باشد هرگز نجس نمیشود بکفر یعنی
عاقبت حال او کفر نمیشود و لیکن منافات ندارد با آنکه کسی کافر باشد و آخر مؤمن شود و دیگر شود ایمان
او چنانکه در توضیح حدیث سابق اشاره بآن شد و ممکن است که مراد بآن مؤمن کامل باشند و
چنین مؤمنی از طینت پیغمبران خلق شده باشد و هرگز نجس نشود بکفر و اما جمعی که اول کافر باشند
و بعد از آن مؤمن شوند طینت ایشان از خالص طینت پیغمبران نباشد بلکه آمیخته باشد به طینت
دیگر که کفر ایشان اولاً باعتبار آن طینت باشد والله تعالی العالم حدیث چهارم اینست
که روایت کرده از ابی حمزه ثمالی که گفت شنیدم از حضرت امام محمد باقر ع که میفرمود ان الله عز و جل
خلقنا من اعلی علیین و خلق قلوب شیعتنا مما خلقنا منه و خلق ابدانهم من دون ذلک و قلوبهم
تهوی الینا لانها خلقت مما خلقنا ثم تلا هذه الآیة ان کتاب الابرار لفی علیین و ما ادریک ما
علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون و خلق عدونا من سجین و خلق قلوب شیعتهم مما خلقهم منه و
ابدانهم من دون ذلک فقلوبهم تهوی الیهم لانها خلقت مما خلقوا منه ثم تلا هذه الآیة کلا ان
کتاب الفجار لفی سجین و ما ادریک ما سجین کتاب مرقوم ویل یومئذ للمکذبین یعنی بدرستیکه خدای
عز و جل آفریده است ما را از اعلی علیین و آفریده است دلهای پیروان ما را از آنچه آفریده است
ما را از آن و آفریده است بدنهای ایشان را از پست تر از آن و دلهای ایشان بلند میشوند
بسوی ما از برای آنکه خلق شده اند از آنچه خلق شده ایم ما بعد از آن خواندند این آیه را
کلا ان کتاب الابرار لفی علیین و ما ادریک ما علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون
و آفریده است دشمن ما را از سجین و آفریده است دلهای پیروان ایشان را از آنچه آفریده است

ایشان را

۱۱

ایشان را از آنچه آفریده است ~~ایشان را~~ از آن و بدنهای ایشان را از پست تر از آن
پس دلهای پیروان ایشان می آیند بسوی ایشان از برای آنکه آفریده شده اند از آنچه آفریده
شده اند ایشان از آن بعد از آن خواندند این آیه را کلا ان کتاب الفجار لفی سجین
و ما ادریک ما سجین کتاب مرقوم ویل یومئذ للمکذبین توضیح مراد بما پیغمبر ما
و اوصیاء او است ع که از اعلای مراتب علیین خلق شده اند و پیغمبران دیگر ع اگرچه
از طینت علیین خلق شده اند چنانکه در حدیث اول مذکور شد نهایت ممکن است که از
مراتب مختلفه آن خلق شده باشند بحسب اختلاف مراتب ایشان اینست که
در این حدیث چون خلق همه پیغمبران مذکور نبود فرموده اند که از طینت علیین و نسبت
باعلا داده اند تا در همه ایشان صحیح باشد و ممکن است که همه ایشان از اعلی علیین خلق شده باشند
نهایت اعلی در این حدیث مذکور باشد و در حدیث سابق مذکور نباشد زیرا که ذکر همه ضرور نیست
در هر حدیث لازم نیست و دلهای ایشان بلند میشوند بسوی ما یعنی میل کنند بسوی ما و محبت
ما را داشته باشند و چون مرتبه ایشان بلند است و کسی که میل کند بسوی ایشان باید که بلند
گردد تا بایشان برسد یا بیان میل سبب بلندی او گردد بآن اعتبار فرموده اند که بلند
گردند از برای آنکه خلق شده اند از آنچه خلق شده ایم ما از برای آنچه در توضیح احادیث سابقه
مذکور شد ظاهر شد که آمیختن سبب این نیست که ایشان مضطر و مجبور باشند در این میل
و محبت بلکه مرجحی است از برای اختیار آن و زیادتی توفیقی است از برای آن کلا
ان کتاب الابرار لفی علیین یعنی نامه اعمال ابرار از خیانت در کیل و وزن یا از غفلت از
برانگیخته شدن در قیامت یا از تکذیب روز جزا که قبل از این مذکور شده بدرستیکه کتاب
نیکوکاران هر آینه در علیین است و ما ادراک ما علیون و چه چیز ترا دانا کرده است که چیست

توضیح

علیون یعنی تو کنه آنرا نمیدانی و بحقیقت آن نرسیده زیرا که آن عظیم تر است از اینکه برسد
بآن فهم کسی کتاب مرقوم یعنی علیین کتابیست مرقوم یعنی نوشته شده یا نشان کرده شده که
هر که بیند آنرا میداند که در آن خیر است یشهده المقربون حاضر شوند آنرا و حفظ کنند
آنرا یا گواه شوند بر آن مقربان درگاه الهی از ملائکه و انبیاء و اوصیاء و قبل ازین در
شرح حدیث اول مذکور شد که علیین اسم بهشت است یا اسم موضعی در آسمان هفتم
و بنا برین ممکن است که معنی آیه کریمه این باشد که کتاب نیکوکاران یعنی نامه اعمال ایشان
در علیین است یعنی ضبط و حفظ میشود در علیین و غرض از تتمه آیه تفسیر و بیان کتابی باشد که
در علیین ضبط شود نه اصل علیین و مراد این باشد که چه چیز دانا کرده است ترا که علیین یعنی
کتابی که در آنجا حفظ شود و آن کتابیست یعنی نامه ایست مرقوم که حاضر شوند آنرا یا گواه شوند بر آن
مقربان و ممکن است که مراد تفسیر علیون باشد و کتاب مرقوم خبر مبتدای محذوف باشد و مراد
این باشد که علیون کتابیست مرقوم یعنی مکان و محل کتابیست چنین ممکن است که علیون اسم نامه
اعمال نیکوکاران بوده باشد چنانچه ظاهر آیه شریفه است و معنی این باشد که کتاب نیکوکاران
یعنی آنچه نوشته میشود از اعمال ایشان نه اصل نامه اعمال ایشان در علیین است و علیون نامه ایست
مرقوم تا آخره والله تعالی العالم و آخر بیت آدمی ما را از سجین یعنی از گل جهنم یا از طینتی که مناسب
جهنم بود چنانچه در حدیث اول مذکور شد و بدیهای ایشان را از پست تر از آن چرکی
و زبونی یعنی گل که با آن پستی و زبونی بوده نه پست تر از آن بمعنی بدتر و زبون تر از آن
زیرا که ظاهر است که شیعه ایشان بدتر از ایشان نیستند پس خلق بدیهای شیعه ایشان از طینتی بدتر
از طینت بدیهای ایشان معقول نمی نماید و آنمعنی که مذکور شد نظیر آنست که بعضی مفسرین در تفسیر
آیه کریمه ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها بدرستیکه خدا شرم نمیدارد از اینکه

بزند مثلی را از مثلی که باشد پشه را پس آنچه بالاتر از آن باشد یعنی از این که مثل به پشه یا آنچه بالاتر
از آن باشد گفته اند که مراد از آنچه بالاتر از آن باشد اینست در کوچکی نه آنکه بزرگتر از آن
باشد زیرا که بعد از ذکر شرم نداشتن از مثل زدن به پشه بطریق اولی لازم می آید شرم
نداشتن از مثل زدن بآنچه بزرگتر از آن باشد پس ذکر آن چندان فایده ندارد بخلاف آنچه
کوچکتر از آن باشد پس دلهای پیروان ایشان میل می آید بسوی ایشان یعنی میل میکنند بسوی ایشان
و دوستی ایشان را دارند و چون مرتبه ایشان پست و جای ایشان در اسفل درکات جهنم است
پس اگر میل کنند بسوی ایشان باید که پائین آید تا برسد بایشان پائین میل سبب پائین آمدن
و پستی حال او گردد و ممکن است که تهوی الیهم در سیاق در اینجا هر دو بمعنی میل بسوی ایشان باشند اینکه
بمعنی خواهش و هر چه تقدیر مراد در اینجا موضع میل است که لیس جد جبر و اضطرار برسد چنانکه مذکور شد
و بنا برین اشکالی در ثواب آن گروه و عقاب این فرقه لازم نمی آید کلا ان کتاب الفجار لفی سجین
باز ایستید از خیانت در کیل و وزن یا از غفلت از برانگیختن در روز جزا که در سیاق مذکور شده
بدرستیکه کتاب بدکاران در سجین است و سجین چنانکه در شرح حدیث اول مذکور شد
اسم جهنم است یا وادی خاصی از آن و بنا برین مراد اینست که نامه اعمال ایشان در جهنم
است یا در آن وادی آن ضبط شود و ما ادریک ما سجین و چه چیز دانا کرده است ترا
که چیست سجین یعنی تو کنه و حقیقت آنرا نمیدانی چه آن عظیم تر است از اینکه برسد بآن فهم کسی
کتاب مرقوم یعنی کتاب سجین کتابیست مرقوم یا سجین موضع و محل کتابیست مرقوم یعنی نوشته شده
بخطی بیّن و واضح یا نشان کرده شده که هر که ببیند آنرا میداند که چیزی نیست در آن و ممکن
است که سجین نام نامه اعمال بدکاران شده باشد بسبب اینکه سبب سجن و حبس ایشان
میشود در جهنم پس صاحب آن سجین است یعنی در سجن و زندان است یا باعتبار اینکه نامه ایشان

انداخته میشود در زمینها پس گویا حبس شده در انجا و بنا بر این معنی اینست که کتاب گنه کاران
یعنی نوشته میشود از اعمال ایشان در سجین است و آن نامه ایست رقوم یکی از دو معنی که از برای رقوم مذکور
شده ویل یومئذ للمکذبین وای در ان روز از برای تکذیب کنندگان یعنی تکذیب کنندگان پیغمبر
دیگران آن وجه مناسبت خواندن هر یک ازین دو آیه کریمه در موضع خود ظاهر است آیه
اول در شأن فرقه اول است و آیه دویم در بیان حال فرقه دویم حدیث پنجم آنست که
روایت کرده از عبد الله بن کیسان که گفت گفتم بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام جعلت فداک
انا مولاک عبد الله بن کیسان فقال اما النسب فاعرفه و اما انت فلست اعرفک
قال قلت له انی ولدت بالجبل و نشأت فی ارض فارس و اننی اخالط الناس فی التجارات
و غیر ذلک فاخالط الرجل فاری له حسن السمت و حسن الخلق و کثرة امانة ثم افتشه فاتبینه
عن عداوتکم و اخالط الرجل فاری منه سوء الخلق و قلة امانة و زعارة ثم افتشه فاتبینه
عن ولایتکم فکیف یکون ذلک قال فقال لی اما علمت یا ابن کیسان ان الله عز و جل
اخذ طینة من الجنة و طینة من النار فخلطهما جمیعا ثم نزع هذه من هذه و هذه من هذه فما
رأیت من اولئک من الامانة و حسن الخلق و حسن السمت فمما مستهم من طینة الجنة و هم
یعودون الی ما خلقوا منه و ما رأیت من هؤلاء من قلة الامانة و سوء الخلق و الزعارة
فمما مستهم من طینة النار و هم یعودون الی ما خلقوا منه یعنی بکرم فدا یونس دوستلو عبد الله
بن کیسان پس فرمود که اما این نسب پس میشناسم آنرا و اما تو پس نمیشناسم ترا گفت عبد الله
که گفتم بآنحضرت که بدرستیکه من متولد شده ام در جبل و بزرگ شده ام در زمین فارس و
بدرستیکه من آمیزش میکنم با مردم در تجارتها و غیر آن پس آمیزش با مردی پس میبینم از برای
او نیکوی سمت و نیکوی خو و امانتی یا بسیاری امانت چنانکه در بعضی نسخها واقع شده بعد از آن

تعقیبش

تعقیبش میکنم او را پس میشناسم او را از دشمنی شما و آمیزش میکنم با مردی پس میبینم از او بدی خو و کمی
امانت و زعارة بعد از آن تعقیبش میکنم او را پس میشناسم او را از دشمنی شما پس چگونه میباشد
این ابن کیسان گفت پس فرمود بمن آنحضرت که آیا ندانسته ای پسر کیسان که بدرستیکه
خدای عز و جل فرا گرفته طینتی از بهشت و طینتی از جهنم پس مخلوط کرده آنها را با هم بعد از آن
جدا کرده این را از آن و آنرا از این پس آنچه دیده تو از آن جماعت از امانت و نیکوی
خو و نیکوی سمت پس از آن چیزی است که رسیده است بایشان از طینت بهشت و ایشان
بر میگردند بسوی آنچه خلق شده اند از آن و آنچه دیده تو از این جماعت از کمی امانت و
بدی خو و زعاره پس آن چیزی است که رسیده است بایشان از طینت جهنم و ایشان بر میگردند
بسوی آنچه خلق شده اند از آن توضیح اما این نسب پس میشناسم آنرا یعنی عبد الله بن
کیسان را شنیده ام اما شخص تو را نمیشناسم و ندیده ام و یا مراد این است که پدر ترا میشناسم اما
ترا نمیشناسم و ممکن است که کنایه باشد از این که او داخل مؤمنین و شیعه ائمه نیست بنا بر آنچه
در احادیث وارد شده که ائمه صلوات الله علیهم میشناسند شیعه خود را و میدانند نامهای
ایشان را و نامهای پدران ایشان را و غرض از ذکر آنکه متولد شده ام در جبل و بزرگ شده ام
در زمین فارس اینست که در اینجاها بوده ام و در این بلاد نبوده ام اینست که تا حال بخدمت شما
نرسیده ام و شما نمیشناسید مرا و جبل شهرهای همدان و اطراف آنرا میگفتند که کوهستان اند و
بدرستیکه من آمیزش میکنم ابتدا سوالی است و عرض اشکالی که رو داده او را و سمت بمعنی
طریقه است و هیئت اهل خیر و صلاح و در مقام مناسب است و مراد با امانت امانت
در مالیات است یا اعم از آن که شامل امانت در حفظ اسرار و مانند آن نیز باشد پس
میشناسم او را از دشمنی شما یعنی بدشمنی شما یا بر دشمنی شما یا متجاوز کننده از آن یعنی رعایت

دشمنی شما و در سبیل مبالغه او را انجاد زکننده از آن گفته و رغاره بزای نقطه دار و عین بی نقطه و
تشدید را ر بی نقطه و گاهی تخفیف نیز دهند بمعنی بدی خوی است و تاکید بدی خلق است که اولاً
مذکور شد و در بعضی نسخها دعارة بدال و عین و رای هر سه بی نقطه واقع شده و آن بمعنی فساد
و فسق و خبث یعنی پلیدی و بدی ذات آمده و بنابراین تاکید نیست پس شما سم او را در دشمنی
شما یعنی بد دستی شما یا بر دوستی شما با منجاد زانه حد در ان برقیاس انچه در نظیر آن گفته شد پس
چگونه میباشد این یعنی بالست که حال ایشان برعکس این باشند چگونه چنین شده طینتی از بهشت
و طینتی از جهنم یعنی قطعه کلی از این و قطعه کلی از آن بعد از ان جدا کرده یعنی بعد از انکه آنها را مخلوط
کرده بود دیگر جدا کرده آنها را از هم و بان اعتبار هر یک آلوده بود به دیگری و هر دو
طینت آلوده در هر نطفه داخل است پس خلق فرمود اهل بهشت را از طینت بهشت و اهل جهنم
را از طینت جهنم پس انچه دیده شود از خیرات از انکه خلق شده از طینت جهنم باعتبار الخیری
است که رسیده بطینت او از طینت بهشت و انچه دیده شود از انکه خلق شده از طینت بهشت
از بدی پس باعتبار الخیری است که رسیده بطینت او از طینت جهنم و هر طایفه برمیگردد بسوی
انچه خلق شده اند از آن پس آن طایفه بجهنم روند که خلق شده اند از ان و این طایفه به بهشت
روند که خلق شده اند از ان و مخفی نیست که از این حدیث شریف ظاهر نمیشود مگر انکه
آن طایفه البته بجهنم روند و این طایفه به بهشت و ممکن است که این باعتبار این باشد که آن طایفه
البته ایمان نیاورند با وجود اختیار و قدرت بر آن و این طایفه البته ایمان آورند با وجود
اختیار و قدرت بر خلاف آن نه انکه اصل خلقت هر یک از طینتی موجب برگشتن
بر آن طینت باشد یا انکه مجبور سازد ایشان را بر امری چند که باعث برگشتن تا آن طینت باشند
مثل ایمان و عدم ایمان و هرگاه صریح نباشد در هیچ یک از این وجوه پس باید بر وجه اول

محمول شود که مخالفی با عقل ندارد و نه بر احد و همین اخیرین که منافی حکم عقل است باعتبار انکه بنا بر
آنها امر ثواب و عقاب معقول نشود و پوشیده نیست نیز که برگشتن طایفه اول البته بجهنم باعتبار
اینست که عدم ایمان یا عداوت اهل بیت علیهم السلام البته سبب آن شود و هیچ خیری نافع ایشان
نشود زیرا که قبول همه خیرات مشروط است با ایمان یا عدم عداوت با اهلبیت پس هرگاه
آن شرط نباشد هیچ خیری از ایشان در حقیقت خیر نباشد و سودی ندهد و اگر سودی دهد
مجرد تخفیفی باشد در عذاب نه انکه مانع شود از دخول اصل جهنم و اما برگشتن طایفه دویم البته
به بهشت ممکن است که باعتبار این باشد که حق تعالی با وجود ایمان عفو کند گناهان دیگر را خصوصا که
در بعضی احادیث واقع شده یا باعتبار انکه مومن آخر توفیق توبه یابد و گناهان او
بسبب آن عفو شود یا مراد اینست که عاقبت امر ایشان البته بهشت باشد هر چند بعضی گناهان
بعد از مدتی باشد فراخور گناهان ایشان والله یعلم **حدیث ششم** اینست که روایت
کرده از صالح بن سهل که گفته گفتم بحضرت ابی عبدالله یعنی امام جعفر صادق علیه السلام المومنون
من طینة الانبیاء قال نعم یعنی مومنان از طینت پیغمبران اند فرمود آری
که این حدیث شریف دلالت میکند بر اختلاف طینت در بنی نوع انسان و اشکالی ندارد
حدیث هفتم اینست که روایت کرده از ابراهیم از حضرت ابی عبدالله ع که فرمود
ان الله عز و جل لما اراد ان یخلق آدم علیه السلام بعث جبرئیل علیه السلام فی اول ساعة
من یوم الجمعة فقبض بیمینه قبضة بلغت قبضته من السماء السابعة الی السماء الدنیا و اخذ من
کل سماء تربة و قبض قبضة اخری من الارض السابعة العلیا الی الارض السابعة القصوی فامر الله
عز و جل کلمته فامسک القبضة الاولی بیمینه و القبضة الاخری بشماله ففلق الطین فلقتین فذرء
من الارض ذرواً و من السموات ذرواً فقال للذی بیمینه منک الرسل و الانبیاء و الاوصیاء

والصدیقون والمؤمنون والشهداء ومن ارید کرامته فوجب لهم ما قال کما قال وقال للذی لشماله
الجبارون والمشرکون والکافرون والطواغیت ومن ارید هوانه وشقوته فوجب لهم ما قال کما قال ثم
ان الطینتین خلطتا جمیعا وذلک قول الله عز وجل ان الله فالق الحب والنوی فالحب طینة المؤمنین
التی القی الله علیها محبته والنوی طینة الکافرین الذین نأوا عن کل خیر وانما سمی النوی من اجل انه نأی عن
کل خیر وتباعد منه وقال الله عز وجل یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی فالحی المؤمن الذی
یخرج طینته من طینة الکافر والمیت الذی یخرج من الحی هو الکافر الذی یخرج من طینة المؤمن فالحی
المؤمن والمیت الکافر وذلک قول الله عز وجل او من کان میتا فاحییناه فکان موته اختلاط طینته
مع طینة الکافر وکان حیوته حین فرق الله عز وجل بینهما بکلمته کذلک یخرج الله جل وعز المؤمن فی المیلاد
من الظلمة بعد دخوله فیها الی النور وذلک قوله عز وجل لینذر من کان حیا ویحق القول علی الکافرین بدرستیکه
خدای عز وجل چون اراده کرد که خلق کند آدم را بر او باد درود فرستاد جبرئیل را بر او باد درود
در اول ساعتی از روز جمعه پس فرا گرفت بدست راست خود مشتی که رسید مشت او از آسمان هفتم تا
آسمان دنیا و فرا گرفت از هر آسمانی تربتی و فرا گرفت مشت دیگر از زمین هفتم بلندتر بسوی زمین
هفتم زیرتر پس امر کرد خدا که غالبست و بلند مرتبه کلمه خود را پس نگاه داشت مشت اول را بدست
راست خود و مشت دوم را بدست چپ خود پس شکافت گل را دو حصه پس پراکند و برآورد از
زمین پراکندنی و بردنی و از آسمانها پراکندنی و بردنی پس گفت با آنچه در دست راست او بود از
رسولان و پیغمبران و اوصیاء و صدیقان و مؤمنان و نیکبختان و هر که میخواهم گرامی بودن او را
پس ثابت شد از برای ایشان آنچه گفت چنانکه گفت و گفت با آنچه در دست چپ او بود از
سرکشان و مشرکان و کافران و دنها و هر که میخواهم خواری او را پس ثابت شد از برای ایشان
آنچه گفت چنانکه گفت بعد از آن بدرستیکه هر دو طینت مخلوط شد بهم و اینست قول خدای عز وجل

ان الله

ان الله فالق الحب والنوی پس حب طینت مؤمنان است که خدا انداخته است بر او نهاد دوستی خود را
و نوی طینت کافران است که دور انداز هر خیری و بدرستیکه نامیده شده بنوی مگر از برای اینکه
دورست از هر خیری و بعیدست از آن و فرموده خدای عز وجل یخرج الحی من المیت و
یخرج المیت من الحی بیرون می آورد زنده را از مرده و بیرون می آورد مرده را از
زنده پس زنده مؤمن است که بیرون می آورد طینت او را از طینت کافر و مرده که بیرون
می آورد از زنده آن کافرست که بیرون می آورد از طینت مؤمن پس زنده مؤمن است
و مرده کافر و اینست قول خدای عز وجل او من کان میتا فاحییناه آیا و آنکسی که بود مرده
پس زنده گردانیدیم او را پس بود مردن او اختلاط طینت او با طینت کافر و بود زندگی او
هنگامیکه جدائی داد خدای عز وجل میانه آنها بکلمه خود همچنین بیرون می آورد خدا که بلند مرتبه و غالبست مؤمن
را در وقت تولد از تاریکی بعد از داخل شدن او در آن بسوی نور و بیرون می آورد کافر را
از نور بسوی تاریکی بعد از داخل شدن او بسوی نور و اینست قول خدای عز وجل لینذر من
کان حیا و یحق القول علی الکافرین برای اینکه بترساند کسی را که بوده باشد زنده و ثابت گردد قول
بر کافران توضیح رسید مشت او یعنی طی کرد و در نوردید از آسمان هفتم تا آسمان دنیا و فرا
گرفت از هر آسمان تربتی یعنی پاره خاکی از خاکی که در هر آسمانی از جنس خاک زمین باشد یا جنسی
دیگر و استبعادی ندارد بودن خاک در آسمانها و برداشتن از آن هر چند مخالف مذهب حکما
است زیرا که دلایل ایشان بر خلاف آن تمام نیست و ممکن است که مراد به تربت در اینجا جوهری
باشد که آسمان از آن خلق شده یعنی پاره از هر آسمان و استبعادی نیست در این نیز و دلیل عقلی
بر امتناع پاره شدن آسمانها و التیام آنها تمام نیست و ممکن است که در هر آسمانی بهشتی باشد و از
هر بهشتی خاکی برداشته باشد موافق آنچه در احادیث سابقه گذشت که طینت نیکوکاران از

کل هشت است پس تا این اعتبار فرموده باشند که فراگرفت از هر آسمانی خاکی و ممکن است
که مراد بسما در اینجا در اصل آسمان بمعنی مشهور نباشند بلکه هشت باشد باعتبار اینکه هر چیز بلند سایه اندازنده
را سما گویند و سقف را سما گویند و ابر را سما گویند و چون مراتب بهشت بلند است باین اعتبار
آنها را سما فرموده باشند و ممکن است از برای هفت مرتبه باشند و بدینها نزدیک تر باشند از آنرا
سما و بنا فرموده باشند از زمین هفتم بلند تر چون زمین چنانکه از احادیث ظاهر میشود هفت طبقه
است بر روی یکدیگر و اگر طبقه پایین ملاحظه کنند و بالا رود طبقه بالا تر از همه هفتم است و اگر
از طبقه بالا ملاحظه کنند و پایین رود طبقه پایین تر از همه هفتم باشد بنا برین هر یک از طبقه بالا تر
از همه و پایین تر از همه را هفتم فرموده اند بنا بر این دو ملاحظه پس امر کرد کلمه را یعنی حضرت جبرئیل
را علیه السلام و او را کلمه خدا گویند باعتبار اینکه بمجرد کلمه کن موجود شده بی ماده که از آن مخلوق شده باشد
یا باعتبار اینکه کلمات و سخنان حق تعالی را او به پیغمبران رساند چنانکه حضرت عیسی را نیز کلمه خدا گویند
باعتبار اینکه بلفظ کن موجود شده بی پدری و نطفه که مخلوق شده باشد از آن و یا باعتبار اینکه کلمات
حق تعالی در آن زمان براو نازل نشده تا او منتفع میشده با آنها پس نگاه داشت مشت اول یعنی
طینت مومن را بدست راست خود از برای تعظیم آن زیرا که راست اشرف و اقوی از
چپ است پس شکافت و جدا کرد کلمه او دو حصه یعنی اصل کل ماده انسان را دو حصه کرد یکی
آنچه در دست راست او بود و یکی آنچه در دست چپ او و بنا بر این تاکید امری است که از کلام
سابق نیز معلوم شد و ممکن است که مراد شکافتن هر یک از آنها باشد از برای جدا کردن آنچه صلاحیت
و استعداد آن داشته باشد که ماده انسان شود و دور کردن فضول و زیادتیها پس برانید و
برد از زمین برانیدنی و بردنی و از آسمانها برانید نی و بردنی این نیز تاکید سابق است یعنی برانید
و برد از زمین بانستی یا او چون در استعدی و لازم هر دو آمده ممکن است نیز که در اینجا لازم باشد و

دمعنی

ومعنی این باشد که برید و رفت از زمین بریدنی و رفتنی یعنی برید و رفت قطعه از زمین بریدنی
و رفتنی و همچنین در آسمانها و تا آخر هر دو یکی است و ممکن است که تاکید سابق نباشند و مراد این باشد که
آنچه فضول و زیادتی بود در مشتی که از زمین فرا گرفته بود برانید آنرا و متفرق ساخت و نگاه
داشت صفوه و برگزیده آنرا از برای خلق آدم از آن و همچنین در آنچه فرا گرفته بود بدست
راست نه از آسمانها و ممکن است که ذرء بهمزه خوانده شود بمعنی خلق کرد و معنی این باشد
که خلق کرد از زمین خلق کردنی و از آسمانها خلق کردنی نهایت بنا بر این در هر دو موضع بالیست
ذرء بهمزه باشد نه ذروا بواو و ممکن است که سهوی باشد از ناسخ یا اینکه همزه بدل واو شده باشد
از برای تحقیق پس گفت یعنی جبرئیل با آنچه در دست راست او بود یا گفت حق تعالی با آنچه در دست
راست جبرئیل بود الست رسولان و پیغمبران یعنی ایشان همه از تو خلق شوند و رسول گاهی مستعمل
میشود بمعنی مطلق نبی و پیغمبر یعنی کسیکه وحی از جانب خدا براو نازل شده باشد بنا بر این ذکر انبیا
بعد از رسل تاکید خواهد بود و گاهی مستعمل میشود در پیغمبری که دین تازه یا کتابی داشته باشد و
بنا بر این ذکر انبیا بعد از رسل تعمیم خواهد بود بعد از تخصیص و مراد با وصیا اوصیای پیغمبران است و
صدیقان یعنی جمعی که ملازم صدق در گفتن یا ملازم تصدیق انبیا و رسل اند یا اعمال ایشان
تصدیق اقوال ایشان میکند و مومنان یعنی جمعی که ایمان بخدا و پیغمبران و گفته های ایشان آورده اند
و اقرار بآن نموده اند و ایشان با ایمان صدیقان اند بنا بر تفسیر دویم آن و بنا بر دو تفسیر دیگر
هر یک اعم از دیگری اند بر وجهی چنانکه بر متامل مخفی نیست و نیکبختان شامل همه جماعت مذکوره
است و بمنزله تاکید آنهاست و هر که میخواهم گرامی بودن او را ظاهر این کلام اینست که
گوینده حق تعالی باشد و اگر حضرت جبرئیل باشد پس این باعتبار آن است که هر چه جبرئیل گوید
از جانب حق تعالی گوید و ممکن است بنا بر این که اریده بصیغه متکلم وحده خوانده نشود بلکه اریده بصیغه

ماضی مجهول خوانده شود و معنی این باشد که و هر که اراده کرده شد گرامی بودن او یعنی حق تعالی خواسته
آنرا او پوشیده نیست که این هم شامل همه جماعت مزبوره است و بمنزله تاکید آنها است و مراد
بخواستن علم است یعنی هر کرا علم دارم که گرامی و بلند مرتبه خواهد بود و اگر نه حق تعالی همه کس را نخواهد
که گرامی کردند اما باختیار خود و بعضی باختیار خود در او از آن محروم گردانید پس ثابت شد از برای
ایشان یعنی جمعی که از آن طینت مخلوق شوند آنچه گفت یعنی آنچه فرمود که ایشان از جماعت مزبوره
باشند بهمان نحو که فرمود با آنچه فرمود درباره ایشان در قران مجید بهمان نحو که فرموده اشاره باشد
بآیه کریمه و اما الذین سعدوا ففی الجنة خالدین فیها و اما آنان که نیکبخت شده اند پس در بهشتند در حالیکه
جاوید باشند در ان از نیست سکران یعنی از تو مخلوق میشوند آن جماعت و سکران یعنی آنجماعت
که شریک از برای خدا قرار میدهند و ذکر کافران بعد از ان تعمیم بعد از تخصیص است چه کافر اعم
از مشرک است و گاه هست که مشرک بر مطلق کافر اطلاق میشود و بنابراین کافران تاکید خواهد
و مراد به تنها ائمه جور و ضلالت اند که مردم بناحق اطاعت ایشان میکنند مانند بتان که بناحق
پرستیده میشوند و هر که بخواهم خواری او را یعنی میدانم که خوار و بدبخت خواهد بود چنانکه در نظیر
آن مذکور شد و توجیه این کلام نیز بر قیاس سابق است پس ثابت شد از برای ایشان یعنی جمعی
که ازین طینت مخلوق شوند آنچه گفت که ایشان از جماعت مزبوره باشند با آنچه در قران
کریم فرموده درباره ایشان اشاره باشد بآیه وافی هدایه فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها
زفیر و شهیق زفیر اول آواز الاغ را گویند و شهیق آخر آنرا یعنی مانند الاغ در آنجا فریاد
کنند نعوذ بالله منه و پوشیده نیست که ظاهرا این حدیث شریف منافات دارد با آنچه
در احادیث سابقه مذکور شد که آفریده است کافر از سجین و همچنین درباب نواصب
اگر مراد به سجین کل جهنم باشد چنانکه در اینجا اولا ذکر کردیم زیرا که در اینجا نسبت داده اند

خلق همه بدبختان را از تربت همه زمینها نه بجهنم و ممکن است جمع میانه آنها به اینکه نسبت بجهنم
در ان احادیث باعتبار این باشد که کل جهنم نیز داخل در ان باشد بنابراین که جهنم نیز در
زمین باشد یا اینکه گوییم که در اینجا لفظ نمودند که از هر زمینی خاکی برداشت چنانکه در آسمانها
فرمودند بلکه فرمودند که فرا گرفت مشت دیگر از زمین هفتم بلند تر بسوی جهنم در ... ممکن
است که این قبضه حضرت جبرئیل طی کرده باشد هفت زمین را نهایت بر نداشته باشد
خاکی مگر از جهنم بنابراین که آن در طبقات زمین باشد یا اینکه گوییم که احادیث سابقه در
خصوص کافر و دشمن اهل بیت وارد شده که طینت ایشان از کل جهنم است پس ممکن است
که حضرت جبرئیل درین قبضه از هر طبقه خاکی برداشته باشد نهایت کفار و دشمنان اهل بیت
از خصوص کل جهنم خلق شده باشند بنابر اینکه جهنم در زمین باشد و از خاکهای دیگر طینت جمعی
دیگر باشد از بدبختان مثل فرق اهل سنت و مستضعفان و سایر فرق شیعه غیر فرقه ناجیه اثنی
عشریه والله تعالی العلم بر دو طینت مخلوق شدیم و چنانکه قبل ازین مذکور شد در هر طینه هر دو باشند
نهایت نیکبختان از جزوی که از طینت نیکوکاران است خلق شوند و بدبختان از جزوی
که طینت بدکاران است اینست قول خدای عز و جل ان الله بشهود در تفسیر آیه
کریمه اینست که بدرستیکه خدا خلق کننده دانه و استخوانهای خرما است باشکافنده آنها
یعنی شکافنده آنها بسبب بیرون آمدن آنها یا شکافی که در هر یک از آنها مشاهده و محسوس است و ذکر
این باعتبار این است که هر یک از آنها دلالت میکند بر کمال قدرت حق تعالی و در
حدیث تفسیر شده حب بطینت مومن باعتبار اینکه حق تعالی محبت و دوستی او را دارد و نوی
بطینت کافران باعتبار اینکه دور اند از هر چیزی پس نوی بسبب باشد از نای معنی دوری
و بنابراین باید که عین نای واو باشد که بهمزه قلب شده باشد و نوید اینست اینکه بعضی

از اهل لغت آنرا در باب لون دو او ذکر کرده اند و ممکن است که غرض اشتقاق لون از لای بمعنی دوری نباشد بلکه چون لون شُبل نای بمعنی دوری آمده پس غرض مجرد بین باشد که اطلاق لون بر طینت کافر باعتبار دوری اوست از هر خیری نه اینکه لفظ لون مشتق از لفظ نای است و بر هر تقدیر ظاهر اینست که امعنی لطن آیه کریمه است و ظاهر آن معنی مشهور است و لیکن از آن ناگزیر سالی است بیرون می آورد زنده را از مرده چنانکه زنده و مرده بر زنده و مرده ظاهر اطلاق کنند و زنده آنرا گویند که روحی داشته باشد و مرده آنرا گویند که آنرا نداشته باشد همچنین بر زنده و مرده معنوی اطلاق کنند و زنده کسی را گویند که نیکبخت باشد و متصف باشد باخلاق حمیده و افعال پسندیده و مرده کسی را گویند که برخلاف این باشد و آیه کریمه بهر دو وجه تفسیر نموده اند شده و بنابراول بیرون آوردن زنده از مرده مثل بیرون آوردن حیوان از نطفه است بلکه از عناصری که از آن مخلوق شده و بیرون آوردن مرده از زنده مثل بیرون آوردن نطفه است از حیوان و بنابر دویم بیرون آوردن زنده از مرده مثل بیرون آوردن مومن است از کافر و عالم از جاهل و مرده از زنده مثل بیرون آوردن کافر از مومن و جاهل از عالم و در این حدیث شریف بر وجه دویم تفسیر شده و ظاهر است که آن اولی و انفع است زیرا که حیوة معنوی حیوة باقی و جاوید است و حیوة ظاهری حیوة زایل و فانی او من کان میتا فاحییناه تتمه آیه کریمه اینست وجعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها آیا و کسی که بود مرده پس زنده گردانیدیم او را و گردانیدیم از برای او روشنی که راه رود با آن در میانه مردم مثل کسی است که صفت او اینست که در تاریکیها ست نیست بیرون آینده از آنها پس بود مردن او اشاره است به تفسیر آیه کریمه بانکه مراد بمردن او اینست که طینت او با طینت کافر مخلوط بود یعنی در وقتیکه پیش از خلق

از آدم

۷۸

حضرت آدم هر دو طینتها مخلوط شدند بهم و لود زندگی او هنگامیکه جدائی داد خدای عز و جل میانه آنها بکلمه خود یعنی بامر خود یا بفعل جبرئیل که کلمه خداست چنانکه قبل از این مذکور شد یا مراد اختلاط طینت اوست با طینت کافر در نطفه پدر و جدائی دادن میانه آنها در وقت خلق او بامر خود یا بفعل جبرئیل و بر هر تقدیر پس کسی که خلق شده از طینت خوب که در کار است جبرئیل بود او زنده شده است بعد از اینکه مرده بود و کسی که خلق شده از آن طینت دیگر او کسی است که باقی مانده در تاریکیها یعنی تاریکی ضلالت و جهالت و عصیان و بیرون نیامده از آنها همچنین بیرون می آورد خدای عز و جل اگر اختلاط و جدائی بر اختلاط و جدائی پیش از خلق حضرت آدم حمل شود چنانکه اولا ذکر کردیم ممکن است مراد از این کلام این باشد که چنانکه در اول حق تعالی در را زنده و طینت او را زنده کرده از طینت کافر همچنین بیرون می آورد مومن را در وقت تولد او از تاریکی اختلاط طینت او با طینت کافر در نطفه پدر زیرا که در هر نطفه هر دو طینتها باشند بسوی نور که آن جدا کردن ماده او که طینت خوب باشد از طینت دیگر و خلق او باشد از آن جزو دا گر بر اختلاط آنها در نطفه و جدا نمودن در وقت خلق او باشد این کلام بر تعلیق سابق حمل شود و بیان اینکه بیرون آوردن او از ظلمت بنور در وقت تولد است که جدا شود ماده او از طینت کافر و بیرون می آورد کافر را از نور یعنی از اختلاط طینت او با طینت مومن که بمنزله نور و روشنی است بسوی تاریکی که تاریکی طینت صرف کافر باشد در وقتی که طینتها از هم جدا شوند بعد از اختلاط یا در وقت تولد که طینت کافر از طینت دیگر جدا شده و ماده خلق او گردند و بنابراین ممکن است که مراد از نور طینت پدر باشد که مومن است بعد از داخل شدن او بسوی نور یعنی در نور بنابر این که حروف جاره هر یک بمعنی دیگری می آید و ممکن است که الی بمعنی از باشد یا یکی از زاید باشد و صحیح فی باشد و اینست قول خدای عز و جل لنبیه و من کان حیا

یعنی منست آنچه فرستاده ایم بر پیغمبر بگرد کرد یعنی پند دارنده در قرآنی ظاهر یعنی ظاهر که کتابیست آسمانی
و کلام تست منست از برای اینکه بترساند آن قرآن یا پیغمبر کسی را که بوده باشد زنده و ثابت گردد
قول یعنی کلمه عذاب بر کافران مراد بر زنده بودن درین آیه کریمه نیز زنده بودن است بایمان +
بقرینه مقابله آن با کافران و تخصیص ترسانیدن بمومنین باعتبار آنست که انتفاع بآن مخصوص است
بادد و پوشیده نیست که از این حدیث شریف ظاهر میشود که اختلاط طینت سعدا و اشقیا و اینکه
هرکه از طینت آسمانها خلق شده باشد سعید شود البته و هرکه از طینت زمین خلق شده باشد
شقی شود البته و اما اینکه این بقدرت و اختیار ایشان باشد پس از ان ظاهر نمیشود پس ممکن
است که باختیار هر طایفه باشد هرچند طینت هریک فی الجمله مرجحی باشد از برای اختیار
آنچه اختیار کنند والله تعالی اعلم حدیث هشتم اینست که روایت کرده از زراره از
حضرت ابا جعفر یعنی امام محمد باقر که فرمود لو علم الناس کیف ابتدأ الخلق ما اختلف اثنان
ان الله عز و جل قبل ان یخلق الخلق قال کن ماء عذبا اخلق منک جنتی و اهل طاعتی و کن
ملحا اجاجا اخلق منک ناری و اهل معصیتی ثم امرهما فامتزجا فمن ذلک صار یلد المؤمن الکافر
والکافر المؤمن ثم اخذ طینا من ادیم الارض فعرکه عرکا شدیدا فاذا هم کالذر یدبون فقال
لاصحاب الیمین الی الجنة بسلام و قال لاصحاب الشمال الی النار ولا ابالی ثم امر نارا فاسعرت
فقال لاصحاب الشمال ادخلوها فهابوها و قال لاصحاب الیمین ادخلوها فدخلوها فقال کونی بردا
و سلاما فکانت بردا و سلاما فقال اصحاب الشمال یا رب اقلنا فقال قد اقلتکم فادخلوها فذهبوا
فهابوها فثم ثبتت الطاعة والمعصیة فلا یستطیع هؤلاء ان یکونوا من هؤلاء ولا هؤلاء من هؤلاء
یعنی اگر بدانند مردم که چگونه بود ابتدای آفرینش اختلاف نمیکردند دو کس بدرستیکه خدا که بلند مرتبه
و غالب است پیش از اینکه خلق کند خلق را گفت باش آب گوارا تا خلق کنم از تو بهشت

خود را و اهل طاعت خود را و باش آب شور تلخ تا خلق کنم از تو جهنم خود را و اهل معصیت
خود را بعد از آن امر کرد آنها را پس آمیخته شدند بهم پس بسبب این میزاید مومن کافر را
و کافر مومن را بعد از ان فرا گرفت گلی را از روی زمین پس مالید آنرا مالیدنی سخت
پس ناگاه ایشان مثل مورچهای جنبنده بودند پس گفت باصحاب یمین بسوی بهشت بسلامتی
و گفت باصحاب شمال بسوی جهنم و پروا ندارم بعد از آن امر کرد آتشی را پس افروخته
شد پس گفت باصحاب شمال داخل شوید آنرا پس ترسیدند از آن و گفت باصحاب
یمین داخل شوید آنرا پس داخل شدند آنرا پس گفت باتش بگرد سردی و سلامتی پس
گشت سردی و سلامتی پس گفتند اصحاب شمال ای پروردگار ما درگذر از تقصیر ما
پس گفت بتحقیق که درگذشتم پس داخل شوید آن آتش را پس رفتند پس ترسیدند از آن
پس آن وقت ثابت شد طاعت و معصیت پس استطاعت ندارند اینها اینکه بوده باشند
از آنها و نه آنها از اینها توضیح اختلاف نمیکردند دو کس یعنی در خلافت و امامت
زیرا که اگر مطلع بودند بر ابتدای آفرینش میدانستند که در آن وقت که از اصحاب یمین
بود و مامور شد برفتن بهشت و که از اصحاب شمال بود مامور شد برفتن بجهنم و ظاهر
است که مدعیان امامت و خلافت بناحق از گروه دویم اند و هرگاه مردم میدانستند
که ایشان در آن وقت از اصحاب شمال بودند و مامور شدند برفتن بجهنم و ظاهر است
که حکم حق تعالی تخلف نکند پس کسی بخلافت و امامت ایشان قایل نمیشد گفته باشد
شو آبی گوارا مراد اینست که خلق فرمود آبی گوارا و همچنین آبی شور تلخ بمجرد اراده
خلق آن بی ماده از برای آن بلکه بی تلفظ لفظ کن یا غیر آن نیز تا خلق کنم از تو
بهشت خود را و اهل طاعت خود را در بعضی احادیث سابقه مذکور شد که ماده خلق اهل طاعت

گل بهشت بود یا گلی که فرا گرفته شده بود از آسمانها و در حدیث آب گوارای مذکور را ماده
آن فرمودند منافاتی نیست میانه آنها زیرا که هرگاه بهشت از آن آب خلق شده باشد
چنانکه از این حدیث ظاهر میشود و اهل طاعت از گل بهشت چنانکه در آن احادیث واقع شد
پس خلق آنها را نیز بآن آب نسبت میتوان داد و ایضا چون خلق انسان از گل شده
و در گل خاک و آب هردو باید پس هریک از اینها ماده آن باشند در آن احادیث
خاک آن مذکور شده که چه خاک بوده و در حدیث آب آنرا فرموده اند که چه آب
بوده پس آمیخته شدند بهم تا هردو ماده خلق انسان باشد و مومن از یک جزو آن خلق شود
و غیر مومن از جزوی دیگر پس بسبب این میزاید مومن کافر را و کافر مومن را یعنی بسبب
اینکه آن آبها بهم آمیخته شدند و در هر نطفه هردو از آنها باشند میزاید مومن کافر را
باین نحو که کافر خلق شود از نطفه او از آب شور تلخی که در آن است و مومن خلق شود
از نطفه کافر از آن آب گوارای که در آن است و در شرح حدیث اول مذکور شد
که مراد اینست که غالب در خلق مومن آن است و در خلق کافر این و اگرنه هریک در
هردو باشند بعد از آن فرا گرفت گلی را از روی زمین که بآن آبها گل شد بعید
مراد بزمین اعم از زمین بهشت و جهنم و غیر آن است پس منافات ندارد با آنچه در احادیث
سالفه مذکور شد که مومن از گل بهشت خلق شده و کفار و نواصب از گل جهنم و همچنین
منافات ندارد با آنچه در بعضی از آنها مذکور شد که پیغمبران تمام از خاک آسمانها
خلق شده اند زیرا که ممکن است که مراد بآن نیز خاک بهشت باشد که در آسمانها
است یا مراد بآسمانها بهشتها باشد چنانکه قبل ازین مذکور شد و ممکن است نیز که
این حکایت در خلق طینت اصلی ایشان نداشته باشد بلکه در آن همه را از آن گلی که

از روی زمین

از روی زمین برداشته باشند بیرون آورده باشد باین نحو که مانند هریک بندی
از قبیل مورچه که از آن گل بیرون آمده تعلق گرفته باشد و آخر ابدان برگردد
را از گل خاصی خلق کرده باشد بتفصیلی که در احادیث سالفه مذکور شد پس مالید
آنرا مالیدنی سخت ظاهر آنست که مالیدن کنایه از فشردن آن باشد از برای
بیرون آمدن مورچها از آن چنانکه تفریع شده آن بر آن و بعضی از علما گفته اند
که آن برای اینست که اجزاء آن خوب ممزوج بیکدیگر شوند و مزاج میانه آنها
حاصل شود و مستعد حیات گردند پس ناگاه ایشان مثل مورچها می جنبیدند یعنی تمام
افراد آدمیان از آن بیرون آمده هریک بشکل و مقدار مورچه و همه حرکت
میکردند تا ظاهر شود حیات ایشان و فایده این بود که تکلیف شود بایشان و مطیع
و عاصی در الوقت ممتاز گردد و حکم بدخول اطاعت کنندگان بهشت و سرکشان
بجهنم از آن روز معلوم گردد یا بمصالح و فواید دیگر که حق تعالی اعلم است بآنها
پس گفت باصحاب یمین چون دست راست اشرف است از دست چپ
پس بآن اعتبار جزو یا نزد اصحاب یمین گویند و بد انرا اصحاب شمال و ممکن
است که باعتبار این باشد که حضرت جبرئیل طینت آنها را بدست راست
گرفت و طینت اینها را بدست چپ چنانکه در حدیث سابق مذکور شد یا آنکه
در قیامت نامه اعمال آنها بدست راست ایشان آید و نامه اعمال اینها بدست
چپ ایشان چنانکه در احادیث وارد شده بسوی بهشت بسلامتی یعنی بروید
بسوی بهشت همراه السلام و درود و رحمتی از جانب ما یا بسلامتی از موت
و اینها بسوی جهنم یعنی بروید بسوی جهنم و پروا نمیکنم یعنی اعتنایی ندارم بشما

دیر و اهمال نداریم از رفتن شما بجهنم با اینکه پروا نداریم ازین حکم از راه اینکه بسبب استحقاق شما
است آنرا و بهیچ جهه قبحی نیست در آن نه ازین راه که اشاعره میگویند خذلهم الله تعالی که حسن
و قبحی در اشیا نباشد و بآن اعتبار هر کاری بر حق تعالی جایز باشد و پروا نکند از هیچ کاری
زیرا که فساد این قول اصح و لایح است چنانکه در اول رساله اشاره بآن رفت
یکرو سردی و سلامتی یعنی سرد شو بر ایشان و سالم نگاهدار ایشانرا و گرنه هر آینه سرما از
پس آنوقت ثابت شد طاعت و معصیت یعنی اطاعت آنکرده و عصیان آنکرده و هر که در آنوقت
اطاعت کرده بعد از آن نیز اطاعت کند و هر که در آنوقت عصیان کرده و فرمان نبرده
بعد از آن نیز چنان کند پس استطاعت ندارند اینها اینکه بوده باشند از آنها و نه آنها
از اینها یعنی اینکه بوده باشند از اینها و پوشیده نیست که ظاهر این کلام اگرچه این است که
هیچ فرقه ازین دو فرقه قدرت آن ندارند که داخل فرقه دیگر شوند پس اطاعت
کنندگان قادر نیستند بر اینکه عصیان کنند و عاصیان قادر نیستند بر اینکه اطاعت کنند
تمام است چون این معنی خلاف حکم صریح عقل است زیرا که ما بالبدیهه می یابیم قدرت و اختیار
خود را در کردن کار خوب و بد هر دو و ایضا بنا بر آن معقول نمیشود تعظیم و تجلیل اطاعت
کنندگان و نه عذاب و عقاب عاصیان پس باید تاویل شود باینکه در واقع ممکن نیست
که جمعی که در آنوقت اطاعت کردند عصیان کنند و داخل عاصیان شوند و همچنین ممکن نیست
که جمعی که در آنوقت عصیان کردند بعد از آن اطاعت کنند و داخل اطاعت کنندگان
شوند هر چند این معنی بسبب قدرت و اختیار ایشان باشد و از آن ناشی شود و حاصل
کلام اینست که جمعی که در آنوقت باختیار خود اطاعت کردند بعد از آن نیز البته اطاعت
کنند هر چند قادر باشند بر خلاف آن و همچنین جمعی که در آنوقت عصیان نمودند با وجود

[illegible]

اختیار و قدرت بر خلاف آن بعد از آن نیز البته عصیان کنند و ممکن نیست که اطاعت
کنند هر چند قادر باشند بر آن و چون این معنی از تامل در جواب شبهه غامض که از راه علم حق تعالی
کرده و اصح و لایح گردد پس ذکر آن شبهه و جواب آن مناسب مینماید تقریر شبهه اینست
که هر که بدی کند حق تعالی در ازل علم دارد که او این بدی را خواهد کرد پس محال است که
نکند و اگر نه لازم می آید که علم خدا العیاذ بالله جهل و خلاف واقع باشد و هر گاه محال باشد
که نکند پس او مضطر خواهد بود در کردن آن و قادر نخواهد بود بر نکردن آن پس باید
معذور باشد در آن و عقاب او بر آن معقول نباشد و جواب این شبهه اینست
که علم حق تعالی تابع چیزی است که واقع خواهد شد و فرع آن تابع علم خدا نیست
پس کسیکه بد کند چون بدی را خواهد کرد هر چند قدرت بر نکردن آن داشته باشد
از این راه حق تعالی در ازل علم دارد بکردن آن و اگر نمیکرد علم نیز نداشت بکردن آن
آن پس علم خدا به بد کردن او باعتبار اینست که او بقدرت و اختیار خود البته
بدی را خواهد کرد نه اینکه کردن او بدی را بسبب علم خدا باشد باینکه او بدی بکند
پس کسیکه خدا علم به بد کردن او داشته باشد اگرچه در واقع و نفس الامر محال
است که نکند آنرا اما آن سبب این نمیشود که او قدرت بر نکردن آن
نداشته باشد بلکه منشا استحاله آن اختیار و اراده اوست و این نظیر آنست
که ما به تتبع احوال کسی دانیم بعلم الیقین که او هر صبح مثلا فلان دعا را میخواند ظاهر
است که علم ما باین معنی هر چند حق و مطابق واقع باشد باعث این نشود که او در خواندن
این دعا مضطر باشد و قادر بر نخواندن آن نباشد بلکه البته او میخواند آنرا از روی
قدرت و اختیار او و علم ما باعث تفاوتی در حال او بهیچ جهه نشود پس بالنسبه بعلم

حق تعالی نیز با بچه آدمی بکند یا نمیکند از این قبیل است هر چه را او بکند یا نکند حق تعالی در ازل عالم
بآن باشد و محال باشد که خلاف آن واقع شود با وجود قدرت و اختیار او بر خلاف آن بلکه
امتناع و استحاله خلاف آن از اراده و اختیار او ناشی شود و اینست محل کلام در مقام
و این رساله گنجایش زیاده بر آن ندارد و لب باشد که زیاده برین سخن شود بکلام در بسیار اقتصاد
قدر که نهی شده از خوض در آنها و کشف از آنها والله تعالی ولی الهدایه والتوفیق حدیث نهم
اینست که روایت کرده از زراره که گفته ان رجلاً سأل اباجعفر ع عن قول الله عز و جل و
اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی الی آخر الآیه
فقال و ابوه یسمع علیهما السلام حدثنی ابی ان الله عز و جل قبض قبضة من تراب التربة التی
خلق منها آدم ع فصب علیها الماء العذب الفرات ثم ترکها اربعین صباحا ثم صب علیها الماء
المالح الاجاج فترکها اربعین صباحا فلما اختمرت الطینة اخذها فعرکها عرکاً شدیداً فخرجوا کالذر
من یمینه و شماله و امرهم جمیعاً ان یقعوا فی النار فدخل اصحاب الیمین فصارت علیهم برداً و سلاماً
و ابی اصحاب الشمال ان یدخلوها یعنی بدرستیکه مردی سوال کرد از حضرت ابی جعفر یعنی امام محمد باقر
از قول خدای عز و جل و اذ اخذ ربک تا آخر آیه پس گفت و پدر آنحضرت می شنید بر هر دو
باد درود که حدیث کرد مرا پدر من که بدرستیکه خدای عز و جل فرا گرفت مشتی از خاک تربتی
که خلق کرد از ان آدم را پس ریخت بر آن آب گوارای شیرین بعد از ان واگذاشت
آنرا چهل صباح بعد از ان ریخت بر آن آب شور تلخ پس واگذاشت آنرا چهل صباح پس
چون خمیر شد آن گل فرا گرفت آنرا پس مالید آنرا مالیدنی سخت پس بیرون آمدند مانند
مورچها از یمین او و شمال او و امر کرد ایشانرا بکلی اینکه داخل شوند در آتش پس داخل شدند اصحاب
یمین پس گردید آتش بر ایشان سردی و سلامتی و سر باز زدند اصحاب شمال از اینکه داخل

شوند

شوند آن آتش را توضیح ترجمه آیه کریمه اینست و یاد کن حال را در ان وقتی که فرا گرفت پروردگار
تو از بنی آدم از پشتهای ایشان نسل ایشانرا و گواه گرفت ایشانرا بر نفسهای ایشان که آیا نیستم
من پروردگار شما گفتند بلی هستی یعنی بیرون آورد نسل بنی آدم را از پشتهای ایشان هر بنی که
در آنها قرار گرفته بود و پرسید از ایشان که آیا نیستم من پروردگار شما همه اقرار کردند و گواهی
دادند که بلی پروردگار مائی و جمعی از مفسرین را اعتقاد اینست که اینها همه بر سبیل تمثیل و
تخییل است و در حقیقت نه اخراجی است و نه گواهی طلبیدنی و نه گواهی دادنی بلکه مراد آنست
که چون همه بنی آدم مترتب که موجود میشوند در لوح محفوظ با لوحی دیگر ثبت شده و از برای
ایشان دلایلی که دلالت میکند بر پروردگاری حق تعالی نصب شده پس گویا همه ایشانرا در آن وقت
از پشتهای پدران بیرون آورده اند و از ایشان گواهی طلبیده اند و ایشان اقرار کرده اند
و گواهی داده اند نظیر آیه کریمه انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون نیست
قول ما هر چیزی را هر گاه اراده کنیم آنرا مگر اینکه گوئیم مر آنرا که باش پس باشد
میشود زیرا که در اینجا گفتن کن هم نیست بلکه بمجرد اراده وجود آن موجود میشود پس غرض
مجرد تمثیل و تصویر این معنی است و اینکه اتحاد آن بمنزله اینست که کسی بگوید که باش پس
باشد و بی سبق ماده و مدتی و بدون تعب و رنج مزاولت عمل و استعمال آلتی و نیز
قول او عز و علا فقال لها و للارض ائتیا طوعاً او کرهاً قالتا اتینا طائعین پس فرمود آسمان
و زمین را بیائید از روی طوع و رغبت یا از روی جبر و اکراه گفتند آمدیم فرمان بردار
چه ظاهر است که در اینجا نیز قولی نیست نه از حق تعالی و نه از آسمان و زمین بلکه مجرد
تمثیل و تخییل است و اینکه آنها موجود شدند بمجرد اراده وجود آنها مانند کسی که بگوید بکسی که
البته بیا و باید بیائی بطوع یا اکراه پس او بیاید بطوع و رغبت والله تعالی اعلم و جمعی از

معتبر این اعتقاد اینست که اخراج بر سبیل حقیقت است اما گواه گرفتن و گواهی دادن بر سبیل تمثیل
و تخییل است بر وجهی که در زوال دل فکر رسد و ظاهرتر چنانکه اعتقاد جمعی از ایشان و ظاهر اصل
احادیث اینست که همه بر سبیل حقیقت است باین نحو که حق تعالی از کل حضرت آدم چنانکه ظاهر این
حدیث شریف است یا از پشت آنحضرت بعد از خلق او چنانکه ظاهر بعضی احادیث است همه اولاد
او را بترتیب وجود بشکل مورچها چنانکه در احادیث وارد شده بیرون آورده باشند و عقل
و شعور داده باشند و از ایشان گواهی بر ربوبیت طلبیده باشند و ایشان همگی گواهی بر آن داده
باشند و حکم و مصالح درین معنی بسیار خواهد بود و ممکن است که در جمله آنها این باشد که قبل از
آلودگی ایشان بعلایق دنیوی و فریفته شدن بوساوس شیطانی عقول ایشان حکم کند بپروردگاری
حق تعالی و این معنی سبب زیادتی استعداد ایشان باشد از برای اقرار بآن بعد از آن هرچند
در یاد ایشان نباشد زیرا که کسی که چیزی را دانست بعد از مدتی هرچند آنچیز در یاد او نباشد
استعدادی در او باقی است که سبب این میشود که باندک توجهی و تاملی متنقل بآن میشود
بخلاف کسی که در اصل آنرا ندانسته باشد چنانکه ما بملاحظه احوال خود میدانیم که مسئله را که
یکبار دیده باشیم و تحقیق آن کرده باشیم هرچند کیفیت آن بهیچوجه بیاد ما نباشد تحقیق آن
بر ما آسان تر باشد از آنکه در اصل فکر در آن نکرده باشیم و آنرا تحقیق ننموده باشیم
و تتمه آیه کریمه که فرموده ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین یعنی این را کردیم از برای
ناخوش داشتن اینکه بگوئید شما روز قیامت که بدرستیکه ما بودیم ازین غافلان ممکن است
بر این معنی محمول شود یعنی چنین کردیم تا کافران نتوانند گفت در روز قیامت که ما ازین غافل
و بی خبر بودیم یعنی لطفی که باعث زیادتی استعداد ما میشود از برای اقرار و اعتراف
بآن در باره ما نشده بود و اگر آن شده بود ما اقرار میکردیم و گواهی میدادیم و ممکن است

که مراد

که مراد این باشد که این را کردیم تا اینکه نگوئید شما روز قیامت که ما ازین غافل و بیخبر بودیم یعنی
عقل ما حکم بآن نمیکرد پس معذوریم در آن پس چنین کردیم تا هر که از شما این عذر را بگوید کذب
او ظاهر باشد چه هرگاه در آنوقت عقل همه حکم بآن کند بعد از آن اگر اغراض فاسده نباشد چرا حکم
نکند و ظهور کذب ایشان بر ملائکه و اوصیا و انبیا علیهم السلام باشد که بر آن اقرار مطلع باشند
یا بر گوینده آن نیز حجت تمام شود بر کذب او بعد از شهادت ایشان بر آن حکایت و گاه
باشد که آن واقعه در قیامت بیاد همه ایشان بیاید چنانکه در بعضی احادیث اشعاری بآن
شده و بر همه کس بعنوانی ظاهر شود که با وجود آن بعکس این حرف را نتوانند گفت و اگر چه نصب
دلایل عقلیه و ارسال انبیا و رسل با معجزات ظاهره باهره که حق تعالی فرموده کافی است در ابطال
این عذر نهایت این معنی نیز موکد آنها باشد و باعث این شود که در اصل این عذر را نتوانند گفت
و اما آنچه بعد ازین فرموده اند که او تقولوا انما اشرک آباؤنا من قبل و کنا ذریة من بعدهم
افتهلکنا بما فعل المبطلون یعنی یا اینکه بگوئید شما که بدرستیکه شرک ورزیدند مگر پدران ما قبل از ما
و بودیم ما نسلی بعد از ایشان آیا پس هلاک میگردانی ما را بسبب آنچه کردند آنان که بر باطل
بودند پس ظاهر اینست که مراد بآن این باشد که ما چنین کردیم تا شما یکی ازین دو عذر را
بگوئید و حاصل عذر دویم این باشد که ما تقلید پدران خود کردیم و تقصیری در آن باب نداریم
تقصیر از پدران ما است آیا ما را عذاب میکنی بسبب تقصیر ایشان که بر باطل بودند و مانع
شدن از این واقعه از گفتن این عذر شاید باعتبار این باشد که هرگاه بپروردگاری حق تعالی
بمرتبه ظاهر باشد که ایشان در آنوقت که در قالب مورچها بودند اقرار بآن نمودند پس
ظاهر است که انکار آن بمجرد تقلید پدران تقصیری است عظیم از ایشان پس آن عذری از
برای ایشان نشود و اگر کلام بر سبیل تمثیل و تخییل حمل شود توجیه تتمه آیه شریفه ظاهر است یعنی

نصب دلایل و امارات از برای شما کردیم که مبادا شما بگویید که ما از این غافل و بی خبر بودیم و این
معنی بر ما ظاهر نبود یا آنکه گویید که این معنی بر ما ظاهر نبود و لیکن ما تقلید پدران خود کردیم و تقصیری در این
باب نداریم والله تعالی اعلم و بعضی از علمای ما استدلال کرده اند بر حمل آیه شریفه بر تمثیل و تخییل
با آنچه روایت شده در کافی و غیر آن از ابن ابی عمیر از بعضی از اصحاب ما که گفته گفتم بحضرت
ابی عبد الله علیه السلام کیف اجابوا و هم ذر قال جعل فیهم ما اذا سئلهم اجابوه یعنی فی المیثاق یعنی چگونه
جواب گفتند و حال آنکه ایشان مورچها بودند گفت آنحضرت گردانیده حق تعالی در ایشان
آن چیزی را که هرگاه سوال کند ایشانرا جواب گویند او را یعنی در میثاق یعنی مراد جواب گفتن
ایشان بود در وقت گرفتن عهد و پیمان از ایشان در حکایت الست و بنای استدلال بر
این است که گفته این بعینه آن است که ما گفتیم که حق تعالی ترکیب کرده در عقول ایشان آنچه
را میخواند ایشانرا بسوی اقرار و پوشیده نیست که این حدیث شریف دلیلی نمیشود بر آن
و دور نیست که مراد این باشد که حق تعالی ایشان عقل و شعوری داد که وقتی که سوال کند از
ایشان جواب گویند او را با وجود عقل و شعور استبعادی نیست در جواب گفتن و اقرار
نمودن خواه در قالب مورچه باشند و خواه در قالب دیگر بدرستیکه خدای عز و جل
فرا گرفت فرا گیرنده حضرت جبرئیل بوده و چون بامر و فرمان حق تعالی بوده نسبت بخدا
داده شد چنانکه بالنسبه کار کسی که بامر پادشاهی بکند بآن پادشاه نسبت داده میشود
از خاک تربتی بعنوان اضافه است یعنی مشتی از خاک آن خاکی که خلق کرد از آن حضرت
آدم را و ممکن است که التربة بدل قبضه باشد و معنی چنین شود که فرا گرفت مشتی از خاک
فرا گرفت خاکی را که خلق کرد از آن حضرت آدم را پس چون خمیر شد آن گل پوشیده
نیست که ظاهر این حدیث شریف این است که ایشان بشکل مورچها از گل بیرون آمدند

که حضرت

که حضرت آدم از آن خلق شد و حدیث بعد از این صریح است لیکن آنچه در بعضی احادیث دیگر وارد
شده که از پشت حضرت آدم بیرون آمدند ظاهر اینست که محمول شود بر اینکه از گلی که آخر حضرت آدم
از آن خلق شده و از قطعه که پشت آنحضرت شد بیرون آمدند یا اینکه تمام آنچه در پشت آنحضرت
بود از آن گل بیرون آمد یا اینکه حضرت آدم نیز او لا بشکل مورچه خلق شد از پشت او نسل او
بشکل مورچها بیرون آمدند و بعضی علما گفته اند که انطباق تفسیری که در این حدیث شده بر ظاهر
آیه کریمه خالی از دوری نیست و ممکن است که گفته شود که از برای آیه ظهری و بطنی باشد و آنچه آنحضرت
فرموده تفسیر بطن آیه باشد و مخفی نیست که ظاهر آیه کریمه اینست که ذریه از پشتهای بنی
آدم بیرون آمدند و چون ظاهر است که این معنی بعد از وجود ایشان در این عالم نشده پس باید
که بر این معنی حمل شود که در حینی که در پشتهای ایشان بود بیرون آمدند چنانکه ما در تفسیر آیه کریمه ذکر کردیم
و بنا بر این محتمل است که از پشت حضرت آدم بیرون آمده باشند یا از گلی که آنحضرت
از آن خلق شده و آیه کریمه ظهوری در احتمال اول ندارد و ممکن است نیز که از آن گل یا از
حضرت آدم بر این نحو بیرون آمده باشند که هر ذریه بشکل مورچه بیرون آمده باشد
و از پشت آن مورچه اولاد او بشکل مورچها بیرون آمده باشند و همچنین تا آخر اولاد آدم
و بنا بر این بیرون آمدن آنها از پشتهای بنی آدم بر ظاهر محمول شود و آنچه آیه شریفه بر
تفسیر بطن آیه نیست و وقتی صحیح است که آن اخراج دو مرتبه واقع شده باشد و این بعید است
والله تعالی اعلم لیکن ما لیدآنرا مالبدنی سخن در حدیث سابق شرح آن شد پس بیرون
آمدند مانند مورچها از یمین او و شمال او یعنی از طرف راست و چپ حضرت آدم که مورچها
از آن بیرون آمدند یا از راست و چپ آن گل که مورچها از آن بیرون آمدند و راست
گل آن بوده که طرف راست حضرت آدم از آن خلق شده و چپ آن آنچه طرف

چپ آنحضرت از آن خلق شده یا از راست و چپ حضرت جبرئیل که فراگیرنده بوده یعنی از آنچه
مقابل طرف راست آنحضرت و آنچه مقابل طرف چپ آنحضرت بوده و بر هر تقدیر این اشاره
است باخیار و اشرار و اینکه اخیار از طرف راست که اقوی و اشرف است بیرون آمدند
و اشرار از طرف چپ که بر خلاف آن است حدیث دهم اینست که روایت کرده از محمد
بن علی حلبی از حضرت ابی عبد الله ع که فرمود ان الله جل وعز لما اراد ان یخلق آدم ع ارسل
الماء علی الطین ثم قبض قبضة فعرکها ثم فرقها فرقتین بیده ثم ذرأهم فاذا هم یدبون ثم رفع لهم نارا
فامر اهل الشمال ان یدخلوها فذهبوا الیها فهابوها ولم یدخلوها ثم امر اهل الیمین ان یدخلوها فذهبوا
فدخلوها فامر الله جل وعز النار فکانت علیهم بردا وسلاما فلما رأی ذلک اهل الشمال قالوا
ربنا اقلنا فاقالهم ثم قال لهم ادخلوها فذهبوا فقاموا علیها ولم یدخلوها فاعادهم طینا وخلق منها آدم
وقال ابو عبد الله فلن یستطیع هؤلاء ان یکونوا من هؤلاء ولا هؤلاء ان یکونوا من هؤلاء قال فیرون
ان رسول الله ص اول من دخل تلک النار فلذلک قوله جل وعز قل ان کان للرحمن ولد فانا
اول العابدین یعنی بدرستیکه خدا که بلند و غالب است چون اراده کرد که خلق کند آدم را فرستاد
آب را بر گل بعد از ان فرا گرفت مشتی پس مالید آنرا بعد از آن جدا کرد آنرا دو حصه
بدست خود بعد از ان آفرید ایشانرا پس ناگاه ایشان می جنبیدند بعد از آن بلند کرد اید
از برای ایشان آتشی پس امر کرد اهل دست چپ را اینکه داخل شوند در ان آتش پس
رفتند بسوی ان پس ترسیدند از آن و داخل نشدند در آن بعد از آن امر کرد اهل دست
راست را که داخل شوند در آن پس رفتند پس داخل شدند در آن پس فرمان داد خدای
عز و جل آتش را پس گردید بر ایشان سردی و سلامتی پس چون دیدند این را اهل دست
چپ گفتند ای پروردگار ما درگذر از ما پس درگذشت از ایشان بعد از ان گفت
بایشان که داخل شوید پس رفتند پس ایستادند بر آن آتش و داخل نشدند در آن پس گردانید

ایشانرا گلی و خلق کرد از آن گل آدم ع را و گفت حضرت ابو عبد الله ع پس استطاعت ندارند اینها
اینکه بوده باشند از آنها و نه آنها اینکه بوده باشند از اینها گفت آنحضرت پس می بینند که بدرستیکه
رسول خدا ص رحمت فرستد خدا برا او و آل او اول کسی بود که داخل شد آن آتش را پس از
برای اینست قول خدا جل وعز قل ان کان تا آخر یعنی بگو اگر می بود از برای رحمن فرزندی
پس من اول عبادت کنندگانم توضیح فرستاد آب را بر گل یعنی بر خاکی که بعد از فرستادن (توضیح)
آب گل شد و ممکن است که مراد بطین گل بمعنی متعارف نباشد بلکه خاکی باشد که اجزاء آن
بیکدیگر چسبیده باشد چنانکه طین را که فقها خوردن آنرا حرام شمرده اند بر آن معنی حمل کرده اند
آب و خاک در این حدیث مجمل است و بر آنچه در احادیث سابق مذکور شد از تفصیل در آب و خاک
محمول میتواند شد و منافاتی نیست میانه آنها و بعضی از علما گفته اند که تخصیص این دو عنصر بذکر باعتبار
اینست که این دو عنصر اصل اند بر تکون اعضای مشاهدی که بنای صورت انسان محسوس بر آنها
است و پوشیده که بر تقدیر تسلیم ترکیب انسان از چهار عنصر چنانکه حکما گفته اند میتوان گفت که
کلام در اینجا در خلق آدم بصورت اصلی نیست بلکه در خلق صورتی از برای آدمیان که تعلق یابد
بکیرند از برای گرفتن میثاق و پیمان از ایشان چنانکه در احادیث سابق مذکور شد که بیرون آمدند
بسان مورچها و ترکیب آن صورت از چهار عنصر معلوم نیست گاه باشد که همین از دو عنصر باشد و
دلیلی بر وجوب ترکیب هر مرکب از این چهار نیست و ابتدای حکایت خلق آدم بصورت
اصلی آنست که فرمودند که پس برگردانید ایشانرا گلی و خلق کرد از آن آدم را و خلق آدم از آن
صحیح است هر چند با مضافه دو عنصر دیگر باشد و آنچه در شرح حدیث سابق گفتیم که حدیث بعد صریح
است باینکه اجزاء ذریه از گلی بود که حضرت آدم بعد از آن از آن مخلوق شد ظاهر است و محتاج به
بیان نیست بعد از ان جدا کرد آنرا دو حصه بدست خود چون ادله عقلیه و نقلیه قائم است بر اینکه

از انها معتبرست مثل حدیث دویم که سند آن صحیح است و حدیث هشتم که ظاهر اینست که موثق است کالصحیح و حدیث دهم که حسن موثق است کالصحیح و الفه کرت آنها مرتبه ایست که قدری کثرت آنها قریب بمتواتر شده و در طرق اهل سنت نیز احادیث بر وفق آنها وارد شده نیست لب باشد که باعتبار انضمام بعضی از آنها بر بقیه محمول تواند شد والله تعالی یعلم و فرغ من تسویده اقل الخلیقة بل لا شیء فی الحقیقة المحتاج الی غفران ربه الاحد الصمد ابن معز الدین محمد بهاء الدین محمد و کان ذلک فی یوم الاحد منتصف شهر شوال المکرم من شهور سنه ثمان و عشرین و مائة بعد الالف من الهجرة النبویة المصطفویة والسلام علی من اتبع الهدی تمام شد

منه رحمة الله فی حواشی رساله المذکوره

و در اصطلاح متاخرین علما راویان حدیث اگر همه عادل امامی مذهب باشند آن حدیث را صحیح گویند و اگر همه عادل باشند نه امامی مذهب یا بعضی از ایشان امامی نباشند آنرا موثق گویند و اگر همه امامی باشند اما عادل نباشند یا بعضی از ایشان عادل نباشند اما هر که عادل نباشد او را مدحی کرده باشند آنرا حسن گویند و هرچه غیر اینها باشد آنرا ضعیف گویند و حسن موثق که گفتیم آنست که بعضی راویان عادل غیر امامی باشد و بعضی غیر عادل ممدوح امامی و حدیث هشتم را که موثق کالصحیح گفتیم باعتبار اینست که یکی از راویان آن ابان بن عثمان است و اگرچه او غیر امامی شمرده اند نهایت اجماع اصحاب نقل کرده اند بر صحت حدیث او و حدیث نهم را حسن کالصحیح گفتیم از آن راه است که یکی از راویان آن ابراهیم بن هاشم است و او اگرچه توثیق نکرده اند اما مدح زیاد کرده اند و قریب به توثیق و گاه حدیث او را صحیح میشمارند و حسن در راویان حدیث دهم ابراهیم و ابان هر دو هستند

[illegible]